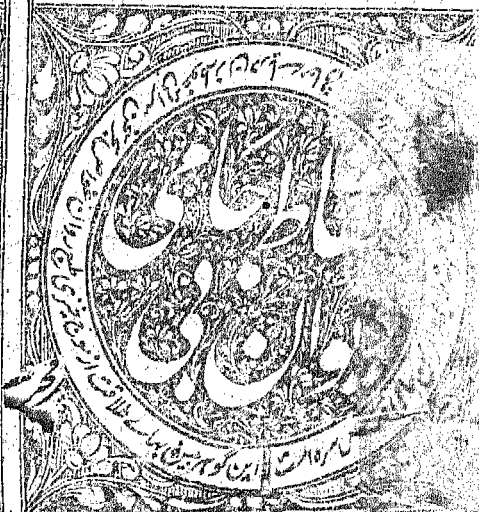


چون بخت کزین جهان بختیاری و زمان
چون بخت کزین جهان بختیاری و زمان

ایوانیکه بیلطق را جان ست و هیولاست معنی صنعت تازه بختیاری
با صورت نمائی دست و گریبان بسته دشوار سلاطین است



این کتاب از طبری بنوری که در این کتاب
این کتاب از طبری بنوری که در این کتاب

در این کتاب از طبری بنوری که در این کتاب
در این کتاب از طبری بنوری که در این کتاب

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE16953

بسم اللہ الرحمن الرحیم

و یہ پانچ کتاب محمد و ستائش بزرگترین نام خداوند سے است کہ بحکمت
 بالحق تعالیٰ زبانِ ازلہ و رکام و سخنِ راز و زبانِ جاد و خطبہ صحیفہ پیار
 و نیاں و لہر پاک صانعِ است کہ بقدرتِ نادرہ لفظ و لسان و حک
 و لفظ انسان نہادہ جل جلالہ و عظم نوالہ لکھم پرستیدنی کہ یہ اے کریم
 نہ سنگ و صیغ نہ ویلوریمیم بہ مقام کسے خبر نہ دلائخ مباد کہ ہر حق کہ
 پیش نہادہ و نعمت تقدس مضمون شایان شان حضرت جتنے چہ مصداق
 سرور کائنات مفرج موجودات صلی اللہ علیہ وآلہ و اصحابہ اجمعین
 محمد انتخاب کائناتے کہ گنہ بخشانے و مختار بناتے بہ حق قبیلہ اجماع
 محمد کہ یہ قصود کو نین نہ محمد خانہ دین شمع ایمان بہ امام ابنیا محبوبِ نروان
 محمد شاہ اقصیٰ بنیت بہ محمد زنا بک سلطان و وحدت بہ ابا بصری گوید بنہ

پیچیدان کثیرین انسان امید و امیختن نیردان کا متناهی پر سار
 تاوان داؤد گنجی کہ چون از مدت سیندره سال اتفاق بود و با شش
 گویا یار انقادہ چیرے بہتر از علم فارسی دست ندودہ بے شبائے
 این داننا پندار بر آن آوردہ کہ تصنیفات شعر سے قدیم و جدید را از
 گوشتہ گنما می بر آوردہ در عرصہ اشاعت نہادہ آید تا فرہ دار و زقیامت
 در بزم عام روح ایشان بر روی یک چشم التفات و انبساط نگاہ ہے
 بر اینہا لاجرم بسی معفورہ از کتب خانہ جناب و امن بامی را و
 اصحاب مرحوم کہ یکے از اعیان مملکت سرکار گویا برودند کتابے
 صنعت مناسط موسوم بہ دیوان پے تقاطع بدستم رسید از بسیارے
 دیدیم کہ مصنف چہ کارے کردہ و آن التزام صنعت بکار بردہ
 از الی الان از کسے نیامدہ دیدنی است کہ شاعر چہ تہا کہ تخریدہ و بصیرت
 دشواری تن کہ بخود سپردہ نوشتہ بود کہ از تصنیف علامہ محقق شعر
 متاخرین حضرت مولانا محمد عبدالرحمن جامی است چون لفظ جامی از فقط بر نودہ
 خداوین و دیدان بہ نطق مایع بل کردہ از انجی کہ طبائع این جہان
 از یکہ جدت پسند است و این صیغہ نادر و نایاب ہم جدید لایحہ
 جناب مخدوم ندویان منشی کو لکشتہ صاحب کفنیوی کہ صیت فیض
 فصائے عالم و دیدہ در باب بدیع و اشاعت این کتاب سفارش بر ہم
 بچہ کہ اجابت فیاض استقبال سوا لم نمودہ خدایش بہ بخشا و العاس از
 از باب فہم و فرستہ است کہ اگر جابے سہو خطایے بنظر دہ آید باصلاح

بروز از پنجاب مصنف پیچ بدگمانی در سر نیارند چه که از کتابان نقل وجود
 این معنی باشد و آن بخشیدنی است و پوشیدنی امید که حضرت مصنف و جناب
 اشاعت فرماید عاقل خیر را و فرمایند این در حق این نسخه مجید و عزیز
 بحق حضرت نبی که بیشتر از بخشش مملو است مقبول خلایق گنا و عاقبام
 و در ان ثبات و پایداری بخشاید





کورو اگر ده کام آدم را	حسب لایحه آله عسالم را
کرد هر حال محرم دم را	همسدم لا اله الا الله
سزد آورده ام مله دم را	رسیده ملک رسول افند
سزد هم دو دوه هر دم را	داور او را پلاک پیر اعدا

مخ احمد دوام کو ما فرج	
که دو اودا در دهم را	

رسول و دیگر کار و خود و ما	آنها محمد که محسن خود و ما
کمال عطا کرده و خود و ما	کلام آتش آید کمال و ما
دید احمد کام خود و ما	محسب رو آورده و در احد
و ما دم رسد رحم خود و ما	بها همه سهل اگر دو اگر
طوال هم آورده و خود و ما	مطلوع که در ملک که در ملک
که داوار درگاه مسدود و ما	الم دارم و آه ما را و گر

اولا گو سلام رسول احمد	که آید در راه اسم محمود ما
داد و او را مرام صالح را	کرد و مستعدم کام طالع را
هر که بدیج رسول ماکده	نگرید آور و بهر مصالح را
هر که مداح آل او گردد	و در دایره بهر مصالح را
کر و گار وصال کامل ده	هر مصالح و کمال مصالح را
در سیر و صل آر همه ارده	در دم صلح مرد مصطلح را
	هر سخته کرده ام و خاک مدام
	داد راده مراد ما فرج را
حمد لاحد مالک ابدا را	کو مقصود آمده الفاح را
در سیر بیج محمد و او را	داد و در کام به و قلم طالع را
مرد در عالم سرور و فرج دل	داد و راده و در دل طالع را
در در و احمد و او را	در و بهر کاسی مل طالع را
گر مراد در ساحل آر و مکرما	بعل و در هر دم و هم طالع را
در سوال هر مراد و پیرا	و که که در کرده احدا لخلق را
	ما و خاک کردم کلام و کر و گار
	هر محل واده در و اصلاح را
گو حمد کر و گار و در و رسول را	کو سهل کرد کار کمال و حصول را
پیرا بل در دکامده و در و اول	داد و در اتمام طالع رسول را
گر و در و اتمام و هم بهر	در راه او که گاه در آرد و اول

<p>نشسته رسول سلوا کل عادی کردم سلام مسلم و بی مسلما را صبح محمد و بیته احسان کرده ام احسانها هم مسلما گزیده که بودید</p>	<p>کس در شرط عدل که آرد عدل را اسلام گوید که آمد مسلم و صلوا را در بر رسالت واسطه طبع مار طول را علا که کرد که کلام و اصول را</p>
<p>و ایم اهل که عالم اسرار بود کام و مراد مایع کل رسول را</p>	
<p>و که سر داد مار کا کل را کام کامل تمام کرده آرد کرد کار و در و در و در هر دم آورده مصلح بودم</p>	<p>که در مسموم عدل کل را هر که در کام آور و کل را هر سبیل و هر آبر کل را صبح احسان به سوسم کل را</p>
<p>کرده مایع حلال که در دل اسمه الله سوار و لدل را</p>	
<p>هر که دارد در دی و در سوره محمد را که تمام سر به خدا استقام کار کرد در نه اسلام نیز که زنده نگردد و دل کام کار اگر ما در ده مراد او را علم و صل کامل را بهوس و ایم الله و الله کرده ام هر دم و ما با آل محمد را</p>	<p>که در کار دار او را و در مسدوده را در سر با و در حکم حله مودوده را که در اعلام و در دور و در دوده را در دها و ایم که ایم آه در آلوده را و در هر ایم ایم و در محمد رده را کو دلا ساد او را سر هر دم سوده را</p>
<p>در سبیل محمد که کار عالم را</p>	<p>سود و در سبیل و عالم مایع استودم را</p>

ماه محفل سوار غیر کسل	گر د آور دسر د ساحل را
ما و صا دو د آه ناسر سد	کور کرده عدو عا طسل را
گر دمه نه و انسر سطره طرار را لا و آه حرام و نه دانا سحر بره که دانه د آور دوه ده که آرم دور دانه کار با و کام کم آرم کاشه سدر و کر دوه کاشه سدر و کم که که حال دمه داکو آور دوزل همه	عکس او کرده سطره عطره طرار را کرده ام معلوم احوال دل و دانه را داد مار داور دانه دانه دانه را کام کار سحر که که دوه دوه سحر را گر دانه دانه دانه دانه دانه را اگر سهر سهر دانه دانه دانه را
ما و صا کرم و دانه سحر سحر	ما و صا کرم و دانه سحر سحر
بکر مالک مالک مار و دانه حرا کولاند ام و آلا در دواطم نه و سحر کولاند مار و دانه حرا بکر مالک مالک مار و دانه حرا کولاند ام و آلا در دواطم نه و سحر کولاند مار و دانه حرا	بکر مالک مالک مار و دانه حرا کولاند ام و آلا در دواطم نه و سحر کولاند مار و دانه حرا بکر مالک مالک مار و دانه حرا کولاند ام و آلا در دواطم نه و سحر کولاند مار و دانه حرا
ما و صا کرم و دانه سحر سحر	ما و صا کرم و دانه سحر سحر

آدم کامگار بهر دو سبزه در وید و دل مدام گمرا هر که دارد و هر که در سبزه گوهر به روح و دل که داد گمرا که و را آمده سر و دسرا	کرد و در کام دوراج مرا هر که آورد کاس ز دا و محرم کامل حرم گمرا جمل وصل را سوار آمد آرم آه که و محمل ام
ما و حاد در دماه رو دارم گو که دارد و دید و ام مرا	
گرد آرد رسوم راه مرا دریم آید در دگرگاه مرا صبر صبر آه غم گاه مرا دور طره حواله گاه مرا	سر دید و در دو آه مرا در هر که گل سبزه مرا حاصل آرد دوم رسوم آمد آورد لاله رو و سلاسل مو
ما و حاد سوم گل مرا دا و ده راج بعل ماه مرا	
دا و ده اولم را ده و دا روح او را داد و زده دا و دا روح و دل را و در دا و دا اگر که در و ده در و دا و دا راج و روح دل آرم اول دا در و در هر آه دل و ارم مرا	دور دار و دو آه دل روا آه آورده دل آواره آه رو در آور و دار و آور آور دا و آدم آل راه و آس و در در و در و دل او داده و در دور و روح او و دار و در

در دایره دور آرد و ما و ح را دار و آور را و در در در	
<p>دیده و دو و ما گو و ما دم و لا سجده صلاه و ما را ملک ولا و دل و دایره و او گر پیرایه سپاس غد و گاه او نیز مردم و سرور کار مکار اگر عالم آمد عیسم دار او بیمه حال و در و تحسیر گاه او نیز رسول الله او را مدد در او لا و احمد که او آمده بگویم کرده همچو او که آرد او اگر عدل و داد آور و هر بحر نه و در سر و دل و دل سوار سوار آمد و تحمل و تحمل را اگر کس طعام آورد و در تحمل بسیار و در و آرد و مگر</p>	<p>که در حال کرد و در ره مدعا که در مع طایب هر چه در آ که در بحر که کرد و آرد او در آور و در و گاه و شاد را دید کام رحم آورد و هر که را دگر آل آدم همه در دعا روا کرد و ماملول هر دو سرا که آمد کر مکار و اهل عطا همه در دید او و در دم و او که داده گدا را و در سر ما دید کام مردم همه در دعا که کرد او آسار شد و در عطا که او را تحسیر گاه دارد او را دید هر گدا را و ما دم صلاه که کرده بود و هر کس را را</p>
و ناگو که رحم آورد و ما و ح را و ما دم و دید کام مردم عطا	

<p>ولاگو که کل آمد حرام مجرم را دوا که آمد دوا که در دهم دم دوام کامل و لدار مار گیر دآرد مگر که طره طومار را در کسب دوا</p>	<p>که در اهل حرم مل حلالی هم را که دوا در دوا الم و در آل آدم را مادم حرمه و طومار هم و نه ستم را که کرد در هم آمد در قتال عالم را</p>
<p>بجای دوا در دوا سواد آمد مایح که دوا در دوا مایح و طومار را</p>	
<p>هر دم دوا دوا که در دوا عالم را در دوا کل کل آمد دوا و نه طومار را دوام امل که در دوا و الم مار دوا دوام طره طومار را در دوا</p>	<p>بجای دوا در دوا سواد آمد مایح که دوا در دوا مایح و طومار را مادم حرمه و طومار هم و نه ستم را که کرد در هم آمد در قتال عالم را</p>
<p>مایح و دوا که در دوا و نه طومار را علامه مایح که دوا کرد و نام را</p>	
<p>دوا که دوا آه هم در دوا سواد خال خال که در دوا هم در دوا سواد سرمه که آرد و مایح که در دوا سرمه که آرد و مایح که در دوا دوا که دوا آه هم در دوا سواد دوا که دوا آه هم در دوا سواد</p>	<p>دوا که دوا آه هم در دوا سواد خال خال که در دوا هم در دوا سواد سرمه که آرد و مایح که در دوا سرمه که آرد و مایح که در دوا دوا که دوا آه هم در دوا سواد دوا که دوا آه هم در دوا سواد</p>
<p>سرمه که آرد و مایح که در دوا سرمه که آرد و مایح که در دوا</p>	<p>دوا که دوا آه هم در دوا سواد دوا که دوا آه هم در دوا سواد</p>

<p>طیغ سزداده طاقوس را سانکاهوارده در راه محمد آه در آلوده ام داده محمد در دسر ایل در آلوده که او</p>	<p>که در هم عالم محسوس را طرح ده هم مکر م سالوس را هر هم حارس محمدوس را کم در آلوده شکوس را</p>
<p>ما که کاس بلخ کرد آورده ام گره در دم ما و صا کادوس را</p>	
<p>گرد آورده محمد کاه لاله را دلدار آلوده اری آرا ره ام دگر اطلام داده که دگ علامه عام را نواور طلال و در دگر لاد و ادبه آمال ما که که دبه لعل لاله رو کلام و فکرم داده محمد کاه لاله رو</p>	<p>در هر ما هر دگر آرد کلاله را در حال روح سر همه که ده حواله را هر گاه که و مادر حاسد حلاله را در داکه مرگ گاه رسد لاجاله را در هر او در آورده فارم اماله را در که هسار و دگر روم وصل لاله را</p>
<p>ما و ح رسد مراد واصل را که کرده ام در مدح آل احمد هر صل رسا را</p>	
<p>راحتی که ده ایل لاله رفو هم عمار ولا بهوارده طلال بلخ ده در دانه محوره آنها آه در آورده ما را آلوده هم پناه ده هم و آلوده دگر در دهم عالم</p>	<p>که داده کاس بل در دگر کل هر که در گره آورده علام هم و وصل را که آلوده صدای هر که دگر که آلوده را اگر خست در احوال مادر و حاکار را</p>
<p>در هر دگر در دلا و ایل بلخ اصل دارم که که دگر کاه لاله را</p>	

<p>اگر دلدار کاس بل دهد در دورنگ بهار اگر ده حال دم آواره و در هم همه عالم معطر کا کل دلدار ما کرده مرا سر و او آهوار و لارام بهوادارم</p>	<p>دستم روح و دل و اله که دارم باغ حرام و در سه طبل بل اعظم و لار دره دارا را نگردد طرطط را در و عطر بنا را را که آهوار و ر و آرم و ما دم راه صحرا را</p>
<p>ولا در دورنگ و کاس بل بهواره مایح که دارد در سه و در باغ اریح و مکارا را</p>	
<p>آهده آه سر و بهدم ما در سر دور طرط و دلدار و که بهواره کا کل سر او اه بهمه و هم خضاد بل را</p>	<p>دل گرم بهاره محرم ما آه آواره و ان و در هم ما مژده بار دار و در هم ما درد بهدر و روح مزهم ما</p>
<p>ما یح که در گار ملک و ملک الم و در و کرد عالم را</p>	
<p>درک بهدرین اول دم ما روح علامه و معلم دل تخم ما بهاره اهل دشت چکه در سر که بهوا دارد که در گارم دم صلاح و در اهل اسلام با دعا سالم</p>	<p>علم بهاره بهر دو عالم ما دل ادرین مدرک دم ما بهمه صلاح و مکریم ما مردم بهر سه مسلم ما در همه حال کرد بهدم ما علماء اسلام مسلم ما</p>
<p>عنه الحمد ما و حاکمه</p>	<p>کرد درین علوم علامه ما</p>

<p>داد دار السلام مسلم را رود را سلام راه سالم را روکم آورد و محارم را گردد آورده مکرم را کرد اکرام مرد مکرم را حاصل آورده کام محرم را</p>	<p>کرد - عظام رحم عالم را راه الحاد یحدا سروده سالک و سفلوک اهل الله کوا کرده مکرم ما را هر که در عالم آمد اهل کرم و بر جرم کردگار هر دو سرا</p>
<p>کرده حل علوم را مافح انگو سلام و عامعلم را</p>	
<p>مروم آورد و گهر ما را که کله واوه کمر ما را درد دل گه وید گهر ما را در مسا آورد و سحر ما را</p>	<p>کره بها سرده و مطهر ما را کردگار در عالم کوه را در کمر وید لاله هر چه رفته دارد دم و عالم</p>
<p>ما و حاد و در هر سحر و ارم که ز و اگر ده هر و طر ما را</p>	
<p>که روا کرد و هر حاد را دل که دارد سرود و اود را داد را ده چهاره و اود را هر که آورده در هر اود را کام حکم عمل و یاد طر را</p>	<p>دعا کرد و کار داد خرا و او وصل و درد و روح را دافه و اوده ملال کرده آه در مسدود و ایتمه کرده در و سلام هر که آوردم</p>

در سیر و در طریقه بنوازد سیر کلکم و در قزو که هر اولا داده طالع محرم		بماصل آمد همه سواد مرا که در آورده دادم مرا اگر و معهود در نهاد مرا	
ما و حاد دل که هر دم آه آمد آه آه دل غم مرا			
سردید مردم آه و در مرا که بخیر و کمر و به لاله در همه حال که سر و آرم		کرد و در هر که که خود مرا در دل آورد سیر معهود مرا دید آه و سر و خود مرا	
گدازگر کرد و در و در گور در سیر طره کرد ام سودا در سلام و دعا و در دهم		اگر سست آورد معهود مرا که دهم در سودا سود مرا افا و کام و اعلی و در و مرا	
که در مایل دل روا و اور ما و حاد و سر و در و مرا			
داد و اور بره رسیم مرا که ده ام نه و سوال را که سوار اظم و در خلا و دا و ارم		اگر و تالان و در عظم مرا داده آورده در ختم مرا کام و در هم کلوم مرا	
که عالم و نام آواره ما و در و در کل مل حاج کرد آسوده در کلوم مرا		صورت هم که او ستم مرا	

داوطلب در دهر مل مامول را	حاصل آورد و همه محصول را
چنگر داده صید و روخته	اگر سوال آرد در سبب مشکل را
حکم حکم داد و حکم را حکم	عاطل آید و کوه عمل مامول را
ماز صال جرد را اصل را رسم	هر که آورد و هم صید مامول را
پزدلی سرور را دادم سرور	کشتی که در هم مردم کجول را
آرد و آرد و حسد دارد و بهر	مرد را آورد و دلالی طول را
<p>با حیا علامه عصر آمده</p> <p>هر که در کوه عمل مامول را</p>	
کاکلی دلدار آمد مار ما	نظره طراز او طومار ما
مهر مهر و در و کرم کرده طلوع	آمد و دل مطلع ایستاد را
نعل او کاکب مراد داده گهر	گوهر آموخته همه اسطار ما
<p>مدح احمد را که کردم طو حیا</p> <p>داد را آورد و بهر کار ما</p>	
هر که داده الم دیند با را	که آتما دعا دیند ما را
پرو و آید که سر و به دلدار	گاه دل را هم و گد و به ما را
کرد و دام پند و رسم	طرح هر گاه گد و به ما را
آه آرد و علم که دلدار را	مهر و پر دم نگد و به ما را
دیند لاله روخته کردم	لاله در کوه دل و به ما را
ما که در صومعه و خاک کردم	مدعا داد و در اند ما را

-	ما و حاحمد گو که در عالم واده علم و عمل صمد مارا	
سبک دلداری کرد سید مارا کرد طالع حسد مد مارا در گنج حل در آورد مارا که دلارام در رسد مارا که آلام آورد مارا که گریه کرد در مارا	دور رسد او گرگ و دو مارا کرده ام مهر ما هر و حاصل داور اعلی لاله رو به دم مار مارم رسم در اورا و ده که دارد دهد کرنگار کو دیک ریح را سرور آورد	
	در دهر را و وارید ما و ح داد گر داد کردید مارا	
طره طه مار سر وید مارا مهر دلداری سر وید مارا دهر نگار سر وید مارا در بهمه کار سر وید مارا	کاکل ارم مار سر وید مارا دور رسم پلا ایل ار وید م و ده که در در طه طال و الم روح آواره دو دلی مع	
	ما و حاصره در و گوهر هر کرنگار سر وید مارا	
گر و ایل درم کرم مارا گر وید راه در صدم نازا آه گرد آورد علم مارا	داد ایل کرم درم مارا دارم اگر ام مرد مجرم را سند ایل دلم که در عالم	

	<p>پروم آرام دل دیدار که دلا رام داد قسم مارا</p>	
<p>لعل دلدار مل دیدار مارا مل که درد در گل دیدار مارا آه پروم در مل دیدار مارا وعدہ ہر گاہ گل دیدار مارا</p>		<p>دور و بول کہ گل دیدار مارا کام کامل بر و ایدام آرد دل آوارہ ام کہ کم کہ درد وہ کہ موعود کم بر و اوارد</p>
	<p>در ہمہ حال گو دعا مافح کام امان رسل دیدار مارا</p>	
<p>درد و الام کم رسد مارا مہر و مار ہم رسد مارا در کرم مرد کم رسد مارا درد و لعل و درد کم رسد مارا صد گہ درد و دم رسد مارا</p>		<p>کہ داد و دلم رسد مارا طرہ را سر وید اگر مہر و لعل اورا کہ رفیع دل دادم سر کلیم کہ گوہر آمد و ہ مدح احمد کہ سر ہما کردم</p>
	<p>ما و جا دل کہ پروم آہ آورد درد و عالم علم رسد مارا</p>	
<p>حمد آورم ہمارہ کہ او کہ دگار ما آمد درد و درد و خمر کہ حصار ما درد و طرہ آمدہ پروم مدار ما دلدار کہ دگار گل آوارہ مار ما</p>		<p>کہ وہ را وارد دلم کرد گار ما گرد و وعدہ ہلاک و مسموم کہ بکار ما در ہم مدار حال مراد اورا اگر مسموم آمدہ دل و دم ہمہ بکار ما</p>

آرد اوجم و نام در نهاد ما و حیا گر خرد آرد در چینه نعل و سوار ما	
آید سوار جرم سوار بل حال را نگردد آرد و سر و کمر این لاله دلدار ما در دم اگر خیزد آرد ده و ده که کرد در سیم آواره و ناخوش ما را صفا و شکست اهل ده ما را در ده و ده طرکه که دلارام سر و سر کردم دل بلبل حاله آید ما در شکست سوار و در نعل اهل لاله صاف اگر خیزد کجا آرد و در	نار و سماج و طبع و در کمال بلبل پیر کرد و هر صورت عالم و صفت را روان دم چنانکه در ده و ده لاله چرخان کرد و در سر و سر و سر دارد و سر که لاله شکست لاله بلبل معلوم کرد و حال چینه و سال بلبل نگردد و در ده و ده و در ده و ده آورد و شکست ماسره در ده و ده مورد و در سر و در ده و ده
در داکه باز کاظم او ما و حیا و گریه سر را و در سیم چینه حال محال ما	
آه آید و دلارام و در سیم ما کالا اول مرا چینه آلام و در سر صله آلام و در سر که حیا اگر آمده	گاه و نام در الح و در دس ما در داکه که سر خسته سر کس ما وصل آید آمده و در سر و سیم ما
در سیم و در ده و ده که آرد و ما و حیا ما گاه و سر گاه و در آید و سیم ما	
دلایلی ده و در آواره ام را صفا که بهیم به و آواره ام را	

<p>که آرد در صلاح اناره ام را دوا ده که دگ گنواره ام را نگو و لا که مکاره ام را</p>	<p>آینا صلیم را داری محکم اگر زنده کنی دگر در داری ولا را از کار دل ما</p>
<p>اگر در صومعه مانع در آمد مده ره حاسد پیر کاره ام را</p>	
<p>دانه که آردم اطمینان گاه را همواره در لایم و دارم گناه را در دوزخه ام دید آرا مگاه را دلدار سر مه گریه دم گریه را بایچه که آمده صد کار گاه را رجیم آرد او را ملک گاه گاه را</p>	<p>کرده ملک حواله ما در و آورا در گریه دل که در دایم گریه را مردم که در دوزخه و آورا مرد که در آورا و دوزخه را مرد که در آورا و دوزخه را ما در و سال کمال محمد</p>
<p>اما در رسید حاصل ملک و ملک را در دل در آرد و کس اگر هر ماه را</p>	
<p>که دگر ده بدید آرا ام را علم او که مردم اکام را سود و بیکه سرور حکام را مالک و آدم روح و دل علام را چرخ که آرد در دوزخه اسلام را ده گریه کرده پناه ده کام را</p>	<p>در رسم سرور و دوزخه را که در دوزخه و دوزخه را اگر دوزخه اگر در دوزخه را در دوزخه کامل را رسم را مسلمان را در دوزخه را مرد عالم را آگاه و او را</p>

در اهل دل را و در آورده آمده	در اهل دل در آورده و با امر عام را
و که مهر و در دل اهل هوا	به دم آمده و دم صم صم را
ما و حادار و دلارام آورد	
دور اگر مارا وید آلام را	
آنها را و اهل ده مرا	که در اهل مهر و غسل و در مرا
اگر ده مرا علم و علم و در رخ	سر طبع حرص و کسل و در مرا
نیده سمعه مارا و در او را و ما	همه مال صالح عجل و در مرا
عطا آوریم اهل اسلام را	که هم کرده مال و درم و در مرا
بلو علم اگر کرده در دو ملال	و ما دم دو و در علل و در مرا
اگر کرده ام بدیع احمد نام	مسلمه و میل حور و حلق و در مرا
و ما فوج آسا که آورده ام	
همه در عا و اهل ده مرا	
طره طرار او سر و بد و دام را	بعل که در دارا و آورم کام را
کا کل او در رسم کرد و نام را	و ده که گزده در گزده و او دلارام را
مور اگر در رسد در عسل بعل را	طعمه خلوا و به موز و نکسن کام را
سر نه سودا رسد دم آسوده را	در سه آیه و ملال و سه ده عام را
هر ص و بهوس سر و به سالک کل همه	ده که بهو اگر دکر و مهر و دل حکام را
در سه سر نه در هم حور و ارم سر نه	که در ملک در هم سنگ اسلام را
اکام و نه و اهل به سر نه و آورده	همه دم ما و حادار دلارام را

العلیٰ دلا رام کرد و کل سهارا	کام رو آورد و اسم و سهارا
حمد مصور دلا در همه دم گوید	روح مطرا دید در دل سهارا
اسم محمد برگزیده و در همه	داد ایل در ایل در سر اسهارا
در کمر کوه اگر که لاله سوار دید	در سیر با کل دید و موسم سهارا
گر دل گیم آه سر و سر و سر ما دجا	
و که بلال آورد در دم گراما	
الها و ادم صلا ده مرا	اگر در و دارم دوا ده مرا
صلح و درج داده هر گیم	مراد و ایل سر داده مرا
فراد لول کرد و اله اگر	در اولاد آدم و لاده مرا
سنگام وار و دلم داورا	که مامول پیر و سر داده مرا
همه ماحد الله که سر داده ام	علو وصال عطا ده مرا
دل و ریح مارا کند ردار	بدار سر و راد لاده مرا
و ما دج اساکه آرام دوا	
اگریم نکرده هر سر داده مرا	
که دگار آینه صداع مرا	ده دو اسرای اطلاع مرا
رو و عودم اگر سر و آرو	وار پنهانی در ستاع مرا
آید اسلام راه سالم ما	سر بنده در ره و ستاع مرا
رو که آرام محسوس در او را	و بدیم لاله رو و داغ مرا
ما دجا کو پنهان محمد الله	که رسول آمده مطلع مرا

<p>گو که حسد آید و حسد مخروم ما و که کیم آید و طلوع طالع محبوب ما آه که در دلم آمده خرسویم ما مار در آید و در دلم مسدوم ما</p>	<p>علم اصول و کلام آمده معلوم ما مطلع گاهم مگر که و طالع رای ما چرخم لاله و در دلم گل دیم طرح سراسر که او در هم بدارد کرد</p>
<p>در سیر کار اعلی گویم مردم ما و منج خجسته که او در سل معصوم ما</p>	
<p>در گل و گل حور و ده مار را لمحه در کوه طور و ده مار را در همه حال سوره مار را الم و درد و درد و ده مار را در و لعل سطر و ده مار را بد عا و آید و ده مار را</p>	<p>کر و کار سوره و ده مار را در سحر لاله هر سحر که دم و در دل را مگر آید و ده مار را گر و دم که در دلم و ده مار را لعل و در آید و ده مار را کار ما آمده و عا پیر دم</p>
<p>ما که آید و صلح ما و ده مار را در ارم و صلح حور و ده مار را</p>	
<p>در کمال و ده مار را هر و مسک آید و ده مار را سالک سوره و ده مار را او در آید و ده مار را سکه دل و ده مار را</p>	<p>کر و کار و ده مار را هر کیم آمده و ده مار را در سیر و کار و ده مار را هر که آید و ده مار را هر چه آید و ده مار را</p>

پہر دم آرم برہ و اسو اک را	آرم برہم رسول اللہ کہ ما
ما و حاصیل سرورہ آورده	گو بخدا سرور لولاک را
در سیریل سرور ہم احوال را در اطم دارم مگر بحال را دارد آوارہ ہمہ اطلال را وہ کہ گرد آرم و گر احوال را طیج داوہ در برہ احوال را	مگر داوہ رطل مال مال را داوہ را دار و مرا ہموارہ وہ ہر سراسر معمار آورده مار کا کل یہ کہ ہر و سرورہ ہر کہ آمد واکہ وصل آکہ
در حصول کام کامل ما و حاصیل	کم رہو دار و دلم اہم سال را
مس دل کردگار کہ و طلا ہر کہ را واو اہل در و صلا در سماع سرور و عود و ولا داوہ عالم علو و عللا	داوہ را گو کہ راعلی راج و لا سرورہ عسکر سرورہ آمد روح و حال داوہ ام ہر گم کردم ہر دم مرا کمال کردم
ما و حاصیل دیر وصال صمد	صمد اللہ کہ آمدہ دل ما
داوہ مرا علی لولو و لا لا اورا ملک داد آمال و لا ورور گل کاس علی داوہ لا لا	ورور علی و درم ہمارہ طلا سرورہ کہ غلام در لا و لا مارا اگر ہم کردہ اچھ نہ

دارم همه حال سرور مصدا	در طمع مالک و بر هر مالک
	در مدح احمد محمد احسان ما و ج دیگر گو که او کرده ملا
سلسله جاری	
<p>کار و روح در همه احوال دار و رکن مایل رحمت روح هرگاه کرد صدالحاج گرد آورده ام کمال صلاح کرد و مدح حاصل مداح ده مرادم که روح آورده اح گردید و در مقام ما اصلاح دارند که در عالم ارواح هر که در کام که در اح در سواحل و یا آورده ملا</p>	<p>دار داده مدام ما را راح در دهر را و دام دار و ده ده دلم را سرور هر دو سوا مدح احمد که کرده ام هر حال واده درک در دل ذراک مکر ما در سوال پرسنول هر که در عالم آید اهل ادراک دید او را صلاح دل علام آمده کار نگار همه ااره گر که اکس دهد دگر گوهر</p>
	ما و ج در سر محمد آر لوحه لای که در الواح
<p>دار و او را حصول کام مستطیع کرد و مالک مگر که دام مستطیع سر و دهر هر که اسلم مستطیع</p>	<p>هر که آرد ا نام صلاح پدید می صلی گرد آورده صنعت و اصلاح کم رود او را</p>

<p>تا یک ملک رو کر آورد</p>	<p>اگر دهم عام هم کرام صلاح</p>
<p>هر که در صومعه رود حاج</p>	<p>گو که همواره دارم صلاح</p>
<p>دیندارانه حرام صلاح ما که در آه گو که ام صلاح مل حلال و دیگر حرام صلاح کرد هر که سحر سلام صلاح</p>	<p>هر که گرد آورد دوام صلاح صالحا روده صلاح گو گو که در اصطلاح ما آمد داد درد در گل صلاقی را</p>
<p>در دیر باد و ابراماد</p>	<p>در دیر کاس مل مدام صلاح</p>
<p>که رو آورده ام در کار صلاح که آمد احمد سر دار صلاح که داده روح را اسرار صلاح که حاصل کرده ام معارف صلاح و بد عظم اگر عطا صلاح خادم گردید و دلدار صلاح</p>	<p>الها ده مرا طوار صلاح که میگزارم دار مارا رسولا گو محمد را سلام نگر دار دلم معصوم گرد سقط داده دم در هر دو عالم دل و روح مرا سرور دارد</p>
<p>سلام ده و دوم حاج آسا</p>	<p>که گرد آورم دیگر که دار صلاح</p>
<p>دور دارم ساک گو دار صلاح مل حلال آمده مرا و صلاح</p>	<p>ساکا همواره ام ده کاس صلاح کم رسد هر که حرام آورد مل</p>

مرد صالح سرودید راه و روح	چرا که صالح آمده دارد صلاح
در دل اعدا سهام آه ما	کارگر آمد که واکزده صلاح
راه دل مارا که هر دم ما و صا	
در دلی درد و بگی آورد بارح	
آلما کرده ام در هم دل و روح	که سر داد آه را هر دم دل و روح
سحر مارا ملک اعلام داده	دیده اعلام در آدم دل و روح
ولا به روح آمده اهر معبود	که حاصل کرده ام در هم دل و روح
مرا دار السلام آمد مسلم	که کرد اسلام را سکون دل و روح
دواد در دهم را آمده به ارج	که تو هم را دیدم هم دل و روح
اگر سر داده طره سباسب	دلارا مارا که در هم دل و روح
طالم یادگر دارد که آرد	که آمد در اتم به هم دل و روح
مکره دارد همواره ما و صا	
که داده لاد و در هم دل و روح	
مهر را درود آورده ما و صا	به واکام دو عالم کرد ما و صا
دلاوه گرم دارد در وادرا	اگر سر داده آه سر وادرا
دیگر صحرایم را صا و	وید ملک و ملک و گر وادرا
کریم کرده که نگار او نام	و داده و به که دارد در وادرا
آلما کرده ام محمد روح عالم	
که هر دم من احمد کرد و ما و صا	

۵۵

هیزم آورد آه را ماح	در سما کرد راه را ماح
پیشتر بخشد بد لب	در ولم همراه را ماح
وید و آیم اگر رود کاه	در و سر کوه کاه را ماح
سردن آه یا که گرد آورد	سر عمر گاه را ماح
در حساب در و دور و دگر	
کرد آه امگاه را ماح	
عطا کرده مرا داوید و روح	که کند سرور عسکیر دل و روح
دو یا هر دم که آرد که دگا را	که آورده الم آخر دل و روح
بسر امیر راه در میگرد مهر و	که آرد در ملا محمد دل و روح
دوام در حرم گردم آلبا	که گزدنگه گزد دل و روح
همه محصول که داور و ماح	
که دار و دو صله در سر دل و روح	
فرآید مهر مهر و در دل و روح	که دار و دو لعل همسر دل و روح
علمها پیچر که دآور و مهر	که کرده در سما مطر دل و روح
مرا دار و دلاوه بل و ناوم	ملا ل و در دگر دار دل و روح
دوا در و مرا هر دم که آرد	که مال داد و در سر دل و روح
سرمج محمد دار و ماح	
که مداح آمد اورا هر دل و روح	
آلبا ده همه ماسول ماح	که اورا دآهده ماسول ماح

<p>سوال آورده رسول مایح روا آور همه محصول مایح ملال لادوا محصول مایح</p>	<p>سجده در صومعه هر که که آور کرم کرده آنها که دگا را الم تحمل ولم را که دکا مد</p>
<p>رسول الله محمد را دگر گو که آمد مایح او محصول مایح</p>	
<p>که ملول آمده کل مایح طرح آمد سلسل مایح کامده در و تحمل مایح داوده کام کامل مایح داد واور محاصل مایح کرده همواره حاصل مایح</p>	<p>فرد وار و مکرول مایح هر که آورده و لوله در مایح آمد سوار تحمل در و در و دل کرده و لاور کام مایح الله که هر دم آورده در و در و رسول در و ستر</p>
<p>هم سلام محمد آورد روح هم دعا آورد دل مایح</p>	
<p>دعا داد محمد صالح ورق او را و محمد صالح طرح سر داد محمد صالح کرم و داد محمد صالح</p>	<p>کرد و اداد محمد صالح در سلوک امر اگر دار و کرد و آورده دل ما هر که در صلاح کمال که و آورد</p>
<p>حمد الله که داده کم مایح کام حساب محمد صالح</p>	

<p>هر چه گاه محمد صالح نماند کم داد همه مردم را کردم اگر کرد در او هر دم در سینه مرا اگر آورد مرد طالع زود در او اگر ساختم کرد و بدم صالح سال در سال صلح آورد نه در دور سا اگر کرد کرد مردم و همه اعدا را</p>	<p>آمد آگاه محمد صالح کرد در گاه محمد صالح دیدم راه محمد صالح کرد در همراه محمد صالح آورد آگاه محمد صالح در همه گاه محمد صالح ماه در ماه محمد صالح سر و پد آه محمد صالح در سر گاه محمد صالح</p>
<p>داد ما روح مراد ما هر گاه کرد و ساکت را بیکر اماره صلح در محاکم عروس کام را باور در هزار و پند که در صلح ده که دارد و هر که آرام سر و پد</p>	<p>کرد آگاه محمد صالح کاورد در همه همواره صلح کم و پد و ثانی را بیکر اماره صلح آورد و هر حال در گواه صلح و در دیگر کرده دل آواره صلح</p>
<p>تا و خا صلح آر اگر در معرکه طرح داده خاسد بیکر اماره صلح</p>	
<p>در محاکم صلح دارم صلح بیکر اماره که داور عالم صلح در سر معرکه که صلح آرام</p>	<p>آمده در صلح کارم صلح کرد و در دو و با و مدارم صلح در سر که در کارم صلح</p>

<p>ما و عا کرده هر دم آرم صلاح</p>	<p>سر دگر حسود سهم حسد</p>
<p>در همه کار او صلاح آرد</p>	<p>ما و حاکم هر که انکارم صلاح</p>
<p>کام او آرد و با هر دم صلاح کار هر کس را که ما و آدم صلاح ساکا همواره آوردم صلاح وا واره و در همه دردم صلاح</p>	<p>هر که آمد دلا هر دم صلاح وا و در دم هر روز و مدعا در سر وصل صمد در صومعه طا حاکم در دوا و دنگو</p>
<p>تجدد در ره و در سم بتول</p>	<p>ما و حاکم در هر محل که دم صلاح</p>
<p>سلسله وال</p>	
<p>که آرم در و دوام محمد که دارم اصول و کلام محمد در آور و در دوام محمد که آمد دل و روح رام محمد حرا در بصال بدام محمد هموار آل کرام محمد</p>	<p>ولا گو دعا و سلام محمد صلاح و درج حاصل آورده ام و لم بدید روح را وادرا و بد روح و دل را وادرا و دل سرور و دو عالم دید که دگارا رو آور و کام هر دو سرا</p>
<p>همه حال دارد و لم ما و حاکم</p>	<p>سر مدح اولاد عام محمد</p>
<p>که هر و عطف کردگار محمد</p>	<p>آله آید که دگار محمد</p>

<p>که ماه آمده هر دوار محمد تیم کزده را بهوار محمد که گرد و دلم گرد دوار محمد که آمدند امدار دوار محمد در آمد دلم در حصار محمد</p>	<p>خجسته و کزده به گرد دوار سحرگاه سوده سیر سدره دوار و دوارم و پدر روح را کیم کرد و آرد و مرا دم روا در و دوارم بهر ساد سحره</p>
<p>دعا مافوح آسا دوام آورم و پدید ما کردگار محمد</p>	
<p>آورده همواره اگر ام سرود اولا او کرد اگر ام سرود روح و دل را داد اگر ام سرود اعدو کرده روح در کام سرود</p>	<p>هر که بهر دم آمده رام سرود ساکه کامل که داد آمده بهر و بهر حال در عالم سماع رو و عودم را و بهر دل را اصلا</p>
<p>ما فوح آسا هر که آورد و سماع در دل او آمد الهام سرود</p>	
<p>آمده بهر حال هر دم سرود هر صا و هر سحر هر دم سرود و که دارد آمده در دم سرود روح آسا هر که آورد دم سرود</p>	<p>کز دلی در و بهر دم سرود هر دل هم سماع سالی و ماه داده ام هر و در دارد و دگر در سماع آید بهر حال اهل دل</p>
<p>کرده بهر حال سماع ما و حیا گاه روح و گز دل دگر دم سرود</p>	

پیر دل که درد طمع در آمد	محرورم وصال داوود آمد
پیر که در مال گره کرده	در حرم و هموا کندر آمد
دردا که طلال و فرد دارم	کوهر گ که او دوا گر آمد
درد و در پلک پیر عد و را	همواره حسود پیمبر آمد
<p>ما فوج که درد دا محمد آورد</p> <p>در ملک شمر در سرور آمد</p>	
روح و دل نا که سطر آمد	احوال عد و مکر آمد
هر سر و حسود گره کرده	آه دل نا که سرور آمد
مرگ آمد و در گره دگر م	پیر د که لا ووا در آمد
هر کس که سر صلاح دارد	سر دانه و امام عسکر آمد
ما فوج صدم مرا و اگر	پیر و صلی که در سر آمد
هر که داده حواس دورا	درد و عالم پسر صند و را
کرد حاصل مراد کامل را	پیر که دیو و مع حصون آمد
پیر که احرام مکه دل کرد	ما پیر هزاره صد در آمد
<p>گو که درد و حه دل ما فوج</p> <p>سرور را سرور را سرور آمد</p>	
آه صد آه دلم و درد و مادم دارد	روح ما پیم که وصال در او کم دارد
هر که با بد آرام دل آرام آمد	روح را در سطر و ج مسلم دارد
طالع و سعد هر کس که طالع آورد	لا اله الا محمد و گل علی همه پیم دارد

<p>مالک الملک در اسعد حکیم دارد کامل اکمل و هم صالح و اکرم دارد هر دم آرام مراد اله و در هم دارد</p>	<p>هر که چهاره دلارام و وفادار گردد شده انچه که بهر اسم مستجاب گردد ده که دارد و بدست آید که در هر دم</p>
<p>لاد و ابراهیم و در که دارم باوج کس دیگر در دینیه مردم عالم دارد</p>	
<p>که در راه دارم و لم گردد گردد که دارد و پدر روح مادر و سرور که کردم و مادام الم گردد و سرور که ناله دول و صدر آسان درود گرم کرد مادر که مکار هر د</p>	<p>مراد و گلو کرد و در و در دل اگر گم هم کوک دل و در مراده و داد الم و در دار محل آورد و در سر و در آه مراد و صلی دلدار کرده حاصل</p>
<p>آنها در و زخمه سلام که باوج ادا کرد و آور درود</p>	
<p>دل و روح ما هر دو آرام کرد همه حال و احوال اعلام کرد که او دور سپرد و مآلام کرد تا او را به روح در دام کرد که او پدر پدر روح ما را کرد که هر گام در راه اسلام کرد مراد و لم داد و اکرام کرد</p>	<p>سلام و دعا و دلارام کرد رسول و رساله که از سال داد حاجتم و داد و مالا کلام سر سکه نمودم کرده سلام یلا داد و دلدار ما را حرام حکم در پدر و در اسلام مراد و دل آورد و هم و دام</p>

	<p>الاما و حاکم در دود و سول که علامه هر سلام کرد</p>	
<p>سر و حاسد اساس نمود آمد اگر چه عام و سه هموم آمد مسکون و ملک رسوم آمد پیر کرا حرص در لوم آمد</p>		<p>صورت آه ما هموم آمد کرد حکام حکم محکم را سالکا اسم در رسم راسوده علم همواره در عدم دارد</p>
	<p>طهره لاله رود مگر مافوح سرور کا نگار روم آمد</p>	
<p>کریم برادر مراد آمده که هم دارد مراد مرد که نگار در کرم دارد که ابل و در دو اسرو بدالم دارد دوام در ره واصل و معلوم دارد که عشر بار و در راه در عدم دارد</p>		<p>که نام محرم علام کام کم دارد که راه مخرم علامه در حرم دارد که طلال رسد روح و دل ملول دارد که اگر که آمده سیر سلوک راسالک نگو که آه و لم آور و دل پر دم</p>
	<p>چهاره پنج محمد که مافوح آورده محاصل که و بد حاصل و دو دم دارد</p>	
<p>همواره مراد و کام دارد دل در دوالم و دوام دارد پیر که سر و کار دام دارد گو سلسله مرام دارد</p>		<p>مل هر که ولا مدام دارد در داکه دوا که آدم کس در طره که در آید بد روح دل و دوسر کا کل به ما</p>

در بیان بی نقاد

خجروم جسود دارد گردد هرکس که در آورد دادم	هرکس که طبع عوام دارد مامل را کد ام دارد
ما و ج چندم دراد ماگو هرکس که سر سلام دارد	
سراپل کرم طاہر محمد سوال آرد گداگر در بر او روا گردد مراد اہل کلمہ در آرد در دل مرده دگر روح مردم را روا کرده کہ داده انگہ گر و حسد حساد گردد	کہ گردد آرد علم طاہر محمد دہد مال و درم طاہر محمد رو و گہ در حرم طاہر محمد دہد ہر گاہ دم طاہر محمد عدو را کام کم طاہر محمد در آرد در عدم طاہر محمد
دعاگو ما و جا ہر دم کہ کردہ مراحم و کرم طاہر محمد	
ماہر و گر در رہہ صحرارود طریقہ طرار را گریسہ دہد گرد ہرکس گرد و آرد کہ د روح و دل کم کہ دہام در آہ مردم و در گور دایم مہر او و لو کہ دارد کہ دل را داد کلی آہ نردم گرم کہ دہد ہر را	اہل دل در مہر او سوار و د وہ کہ مردم در سر سو دارد مرد را گرد سر کالا رود گردل در دم دہد حالارود وہ کہ ہر را ہر و اصلارود در سحر گاہ لالہ حسد ارود اگر م گردد و عالم از ہر مارود

گر معلوم کرد گارا داد را	ده و و اما را که در دیوار بود
اصل گلبر در اولم دار و پهن ما و حاحر ص و پهن اکس را رود	
خاسته کرده دلا را با صند آورم در مهر مهر و کام را اگر داد و را که عکس آید دلا کاس مل داده بخورد در گلی کرد گارا را بر همه سا در را گیرید و طالع کم آرد در دلا ساکا گره در بر کس مگر د اگر د داد و در و مارا که دگار	در سرا و ده و مادوم صد گله طالع هر گاه امداد آورد آند نامور اید پر دام و د لاله و هر گه که آورده مدد در حسد گره دار آمالا ولد ده که در هر سو گله آسار و د بد عا پیر دم را آ آر د صند دید را هر حال دار داد و د
سو دم دارد دما یا ما و ح هر گه پیر گره در سر مردم رود	
سلسله را	
مکرم الله هر محمد طا هر سرور عادل و سردار حکم کرد اکر ام و کرم را معمور همه در ملک در آرد گوهر درک ما و علم و عمل را مذکر	کا مدد تیرا خد را نا هم حکم او در همه عالم صادر آند مدد و عطا را عام همه در ملک گدار و طا هر اخر او علم و درع را آ خر

<p>و اندر نیمه گداز اموال</p>	<p>کرد و در پیر و سر اہم خاطر</p>
<p>مید او کردم و گر سوختن</p>	<p>ما و جا گردالم را ساحر</p>
<p>سر حکام محمد طاهر عالم حکم و سردار همه در سر عدل و صلاح و اصلاح مردم اہل دین را کہ رسد باید حرص و ہوس عالم را در ہمہ ملک و عمل واکرودہ</p>	<p>سور اسلام محمد طاهر مکرم عام محمد طاهر کرد و اعلام محمد طاهر دبہ آرام محمد طاهر کرد و در دام محمد طاهر گرہ کام محمد طاهر</p>
<p>ما و صاحب اہل کرم را ہر دم</p>	<p>کرد اگر ام محمد طاهر</p>
<p>سرور عالم محمد طاهر آمد کہ دگاہ عمدہ اسلام اورا کہ در ہر معرفہ ہر کہ را خبر آورد و ہر دم ہوا کرد و داد کہ وہم خدا و رضام او دارد و دل اہل داد و داد را دل مال ملک بدریک داد را کہ اورا کم رسد اہم ما</p>	<p>کہ کہ دگاہ و ہوا دار رسول از دگاہ آمدہ کہ کر و داد و داران لہ سوار کہ در ہر کس را کہ و ہر دم ہوا کرد و داد روح اہل را ہر اس اورا کہ دگاہ کہ در مساک را در نیمہ آرد و دماز مالک و در گاہ او آمد مالک را داد</p>
<p>ما و صاحب ہر محمد را دعا بکرودہ</p>	<p>کام و داد او را کہ محمد را دعا بکرودہ</p>

<p>بیر که سر داد و در واصل و گهر صدائنه که گرد آوردم کاس بل ده دلا نام مرا در ره مهر ما هر و گرد</p>	<p>آمده واصل آتہ صورت لاله واصل که دگار سخن که دہد روح را سرور گہ بیر کہ آمد و را دوام دوسر</p>
---	--

<p>ما و حاضری سرحد و عدد دور ہمارہ داد و در دگر</p>
--

<p>گردگار لاله رہم کردگار مردم از علم و عمل را گرد کرد در سلوک عالم اسرار ما آورد واصل گل لاله حصول محمد عدل و مدح احمد را اہدام</p>	<p>ہر دعا گو را دعا گو دم مدار آمده در ہر دو عالم کامگار سالکا کہ وار صالح گرد آر ہر کہ گرد ہر سخن در کو ہزار کہ دہام در دل و روح حصار</p>
--	--

<p>گو سلام آل او ما لا کلام ما و حاضری و ہمارا دور دار</p>

<p>آورد و دل گرم دم سر و ہمہ سخن ہر گاہ کہ سر داد و نام آہ و نام در سخن ہمہ در و عالم و او را دور ہند و دو اگر کہ سر در دم آورد ہر کہ کہ رہ دور رود آتہ دلار</p>	<p>در سر و ہوا گرم و دم کرد ہمہ سخن عالم ہمہ در کرد و را در و ہمہ سخن در واکہ رود و نام دور و ہمہ سخن سر در و را آتہ ہند و ہمہ سخن وہ وہ کہ دید در و را آورد ہمہ سخن</p>
<p>اگر صالح کہ طالع و حساد کہ مایع</p>	<p>در ظہر سر کہ و ملک کرد ہمہ سخن</p>

کرد که هر که آمده بود خاسته اند و آورده در صومعه چرا که که داده او اهل حال را پیرنگم علامه داده بود که کاس علی زاده مرا در درگی لاله پیرنگم در مکر پیرنگم دهنده آه در داده پیرنگم آوردم روح او بهواره من داده راه رو را در ره ویران بی اقامت	در دو عالم حاصل آورده بود در رسد ویران او آوا که در آمده بهواره من در در صومعه علم را معلوم کرده در صومعه روح گرد آورده مکر پیرنگم در ملا آورده به همه احوال طور و ده که مردم را در هم اعلام صور پیرنگم در عالم دلا آورده حضور هم آوردم داده حکم هم صور
	چرا که را با منور کرده احرا ما پیر آمده ما ویران بی اقامت
داوید باور داده و در دم مدار گردگای پیرنگم آوردم و خدا هر دو کرم را عراج آورده و سایه کار کرد پیرنگم و اهل	در سر طره دلم در هم مدار معا داده و اهل عالم مدار اعمال و ویران اهل کرم را کلم مدار رو اساس بر من را ختم مدار
	کرد و محمد روح به همه مردم آله ما ویران بی اقامت و محمد مدار
خروج و دلی را پیرنگم داده سال داد که دلا که کلمه و لال	در دو دم کرد مردم مدار حال عمر عزیز دم را مکر گرد داده لال

مرد را مامول کو آور دروا	وہ کہ در گرد آور دآمال عمر
عمر اگر صد سالہ گہ دو دادر	وہ کہ آرد در لحد اہوال عمر
گر دگار اوہ مراد ماہیمہ	کر دہ ام معلوم اگر اہوال عمر
ماہ و سال عمر مردم کم مدار	سال و نہ صد سالہ وہ در حال عمر
داوہ ہر حال و در دلا و دوا	کر دہ ہر دم مرا حال عمر
گو در و د احمد مرسل دوام	سالکا آور دہ ار سال عمر
<p>ما و حاکم کہ آرد در سرور</p> <p>لحمہ لحمہ کم کہ گہ دو سال عمر</p>	
ہر کہ داوہ رواج را اظہار عمر	در دم آور دہ اساس کار عمر
وہ کہ در جمہور ما عالم د لا	عمر مردم کر د کم سہار عمر
صد سالہ مرادہ داوہ را	در صلاح آور ہر کہ وار عمر
ور د مارا کر د وار دکر دگار	مہر افتد کہ در صلاح کار عمر
<p>ما و حاکم ہر اس عومگاہ</p> <p>لا و الا کہ دہ ام طہ مار عمر</p>	
وصل داوہ آمدہ مامول عمر	ہر دم آمدہ مرادہ در ملول عمر
در حصول مدعا کر دم دعا	حاصل آور دم ہر حصول عمر
کر دگار اوہ دوا در دمر	کامدہ حمل الم جمہول عمر
ہر دو عالم کام دل دہ ہر کر	کر دہ علم و حل معمول عمر
عمر را در مدح احمد کر دگار	ما و حاکم داوہ مرا مامول عمر

<p>هم درود محمد سرور دادجا در اول آغوش صد لکه داد در سر محو ای دل را در داد آور</p>	<p>سلطان که حماد داد محمد افند که عالم الا سوار کام کم کرد و در و طایع ما داد را سرور که مگا را</p>
<p>در همه حال کرد دعا مافح دعا و امل دید داد</p>	
<p>سلسله یس</p>	
<p>روح مار که گل دید در کاس کرده محسوس مردم حساس که دلم در طلال کرد اما س در دم گرم سودده در طاس مالم ای را مگر که کرده اس فرگ را هم گلو در آرم داس</p>	<p>در دل مادر آمده و داس پیرالم را چهاره در عالم دیده دارم دلا و ا در ده دم سرور آوردم که سرور دم داد و لایه در در دارو که فراد در دلا و ا که د</p>
<p>آید به بدسم گل حسرا دادجا راح فعل ده در کاس</p>	
<p>داد او را حرا سم طاس طره ده سالکاره سالوس هر دو سرده که کرده محسوس کرد در گره د کاسه کاس</p>	<p>کرده دلا اطره را محسوس رو در آور سلوک اهل الله مگر کافز حسر سحر را کاس بل ده کدام هر که در</p>

علم و علم و صلاح آنکه هرگز	ده که در گور که در گور دهن
ما و حاکم در سر حرم محرم	کرد احرام مکه محرم
با کل مهر و گدازه آمد مار کس پیر همه کام و ایل گدازه و دروا در دو عالم مدعا و داورا در سلوک که دگانه آمد اگر رو در آیه واره در راه صلاح روح کالا واره گدازه آورده که در پیر که دور آواره سر که دگانه داد و در دو عالم	طره در سر آورده و طومار کس پیر که آورده گدازه و دروا آمد و هر دم دعا و کار کس سازگار علم و عقل اطوار کس گدازه علم و درج که در کس که در دل آورده اگر طراز کس گدازه که معجز آورده و در کس که در سر در راه سر و در کس
در عالم ما و حاکم واره و مد	در آمد محرم اسرار کس
آه آوردم آله و اورس در همه و در حرم و در کم آورم گرد آرد کام در هر دو سر پیر که کالا طلال آمد و لا	رجم کرده ده و در و در کس که در در حرم و در و در کس پیر که آمد در سر حرم و در کس پیر حرم آه آمده او را عس
ده که طوطی واره و حاکم	آل آدم حاصل آورده عس

سلسلہ صاوا	
ہرگز اگر کہ دور ہمسرہ جس	وہ کہ سرور اور جس دور ہمسرہ جس
جس میں نہ ہرگز دور سر آور وہ	گرو آور و مرگ اصغر جس
وہ کہ در صومعہ کم اگر و راہ	کم رہ آمد بگر معمر جس
گر ہوا دار جس میں گرو دکن	کار اور انگو کہ مصدر جس
مردہ جارجی و دوام در عالم	
مادہ خا آئندہ مکہ جس	
گرو و آسودہ کم دل حار جس	جس آئندہ گو گل حار جس
پروم آمد سوار محل جس	کا بدہ جس محل حسار جس
ہر ملائی و الم کہ جس آرو	دور کردہ محاصل حار جس
وہ کہ گرو و مراد کم گرو دو	جس آمد سلسل حار جس
حاصل غیر او حصول آرو	ہر کہ آمد محاصل حار جس
گرو و معدوم و او را عالم	
مادہ خا کام کا مل حار جس	
سلسلہ طہا	
ملک ملوک گرو رہا مالک طراط	سلک سلوک گرو رہا مالک طراط
استیلا روح را ہما احوال درک کرد	ہر کس کہ آمدہ دل او درک طراط
گرو آور و چارہ طراط رسول را	ملک و ملک دہد ملک مالک طراط
گرو و مراد و اوج احمد و دام	ہر کہ کہ آمدہ ہم دم ماسک طراط

مرا کرد و در مهر و مسلط	به داده که سر داده هر سه تسلط
آنها که می آید در عرصه گاه	که در بهول گردد سر و مسلط
و کم کرد معلوم احوال ما را	در آمد در احوال هر سه تسلط
نگو حال در دم که کرده صد	الم داد و در عرض دارد و مسلط
در کم رسد ما و حاد در ملام	
که آمد دل و روح هر دو مسلط	
سلسله کبر	
هر سخن در صومعه که دم سماع	که سر و دو گاه آورد و سماع
گوید پس درس در بهر مدرسه	آید اهل الله را هر دم سماع
و نه که و کرده سماع آمل را	محرم آمد در حرم هر دم سماع
ای دل هر گاه آورده سرود	روح را سر و اویم و کریم سماع
کرد و گرد او در عالم سرود	
ما و حاد هر حال گرد او دم سماع	
کرده ام معلوم اسرار سماع	سر و هم به عباره در کار سماع
اگر سماع آمد محرم را حرام	حل محلل کرد و اطوار سماع
و نه که سر عالم الاسرار و ا	آمده محروم مکار سماع
در سر و ما سر و الله گو	کامم هر دم بهادار سماع
هر سخن که ما و حاد در صومعه	
کرده ام به عباره و وار سماع	

هر دم

دور آورده در راه طمع	نبرد کرده آورده در راه طمع
آمده محروم به راه طمع	بهرگز اهل طمع گرد نسما
خود کامل سر و پد راه طمع	و ده که در راه طمع رود
کام کم کرده آورده گاه طمع	گرد عا یا بهر طمع دهد
<p>حاصل آر و ما و صلاال درم</p> <p>بهر که در دل دارد اگر راه طمع</p>	
که عدم کرده حاصل طمع	آمد طمع محصل طمع
و ده که آمد محاصل طمع	دور هر دور را که گرد دارد
سر و پد و هر در دل طمع	که طمع در دلا و دوا دارد
و ده که آمد مکمل طمع	در کمال طمع ملال و الم
<p>کرد در گاه در عدم مایع</p> <p>دو سر کرده و کنگل طمع</p>	
که دارد و هر اهل محروم طمع	آنها کرده و محروم طمع
رود در هر اهل مجموع طمع	اگر آرد در ملک مایع
در آمد در عدم محکوم طمع	و اگر خرض و بهوارا کرد حاکم
اگر که رود در محروم طمع	درم کم آورد و محصل و دریم
که دارد در عدم محروم طمع	اجزاد و کام را آورده حاصل
و ما دم که رود محروم طمع	دلا فایده کم مکرر که ارا
و سم سم کرده و محروم طمع	طعام ارا در گلو آرد و داد

ہمارا گروہ لا مرحوم کا مع	مرا گر رحم رحم آر دہمارہ
محمد را محمد ما و حاکو کہ کردہ مع او مع دو م طالع	
در و سالک و مالک اند طالع عطا کر و روح و ہوا داد و اسع و ہر ہر کہ اسعد و مسعد و طالع در دمع دارم و لا رام طالع کہ ہر عالم آور و در و در و طالع کلام مرادار سموع سامع	ملک کرد ملک و ملک ہم طالع دلا مردم و ہور و مار و گس را گلم کرد و دوا و ہر د و عالم مراسد و آور و سودا و ما دم کواع عمل آہ ہر دم و لا را آہا مراد و لم کلمہ آہ
الا ما و حاکو در و محمد ولا آل اورا و عا محمد و اسع	
سلسلہ	
کردہ سطر اعل ہر اہل جنگ ہر کہ مرز و دادہ دار و درک عسکر آلام را کردہ گنگ گرم و سرد و ہر سودہ و جنگ	ساکناسہ دادہ ملک و ملک دار سلیم را احد دار السلام وہ کہ سردار الم و مصر کہ روم و مصر و لا طور و طلا
ما و حاکو ہمارہ ویر دلا دوا مردم مرز و ہر دادہ حاک	
روح و دل را سرد ہر د حال مرگ	آمدہ در دم الم غمال مرگ

نگو کہ رو آورد در علام را	ہر کہ آمد عالم احوال مرگ
مرگ وار و در پیران اوراد و ام	ہر کہ با معلوم کرد و حال مرگ
و در ہر کہ کرد و ما و صبح و ناول	و در ناول آمد و ما و صبح حال مرگ
سلسلہ کلام	
ساکا سرورہ ہمہ ملک و دول	در سر ناک گسل سلسلہ گسل
گاہ علم و گاہ عمل را گرد آرد	طہر عالم آمدہ علم و عمل
و ادراخترین و بہار سحر و ہم	گرد و ادراخترین طبع گرد و اعلیٰ
مار کا کل سرورہ ہر دم و لا	در گلہ مار ستم آمدہ ما حاصل
ما و حاد در ہر صرہ کردہ	و در ہر صرہ کردہ ہر حال حل
رو و مدس بدس گو و ہر فعل	ساکہ را گردہ ام ہر حال حل
ہمہ اہل و صبح و در مدرسہ	گرد آوردہ ہمہ علم و عمل
ہر کہ سرورادہ و لاکترین و بہار	گرد و حاصل و در ارم و حلال
مرد و محبہ و دل و در آمدہ مدام	در گلہ دل گرد و در دگر تلل
آمدہ حلوا کلام ما و حاد	
لعل او ہر کہ مرادادہ حاصل	
نزدہ ام صبح احمد مرسل	او حجاز کہ کمال و اکمل
گو و لا لا اگر الا نشہ	کادہ و در مصوبہ و اصول

<p>گفته که آمد کلام او محفل نشد احمد کرده ام همه سخن</p>	<p>گر چند حسد آورد و پیر دم گفته بدعا و کام اهل</p>
	<p>حمد نشد که آمده مایح در سطره عمر ما اطول</p>
<p>ده دوا کا دم معلول ملال که روم در ره صلاح کمال در سحر گاه هر که کرده سطل دور هر گاه داده حال کمال</p>	<p>داود در سر و وصل وصال در کمال صلاح را بهم ده گروه آورده هر مراد و امل سبل در هر محل صمد کرده</p>
	<p>داده علام کام مایح را میخ احمد که کرد در همه حال</p>
<p>سلسله میم</p>	
<p>عطا و کرم آمد او را بسم که بود و دعوای محمد و اکرم دود و مراد و هو الله اعلم که سالار اسلام و معلوم عالم که نگار و سردار حکام محکم ملولم دوا و مراد و ملا لم</p>	<p>محمد که در هر دو عالم مکرم مدار کارم تال نگارم رسول مطاع امام بهال محلل محرم ظهور و مظهر دلارام و مروج مداح کامل که دار و دهر و در دارم آلسا</p>
	<p>ادا کرده ما و صاحب انما سلام و در و دعا گو دما دم</p>

<p>کر و معلوم حلال و هم حرام هم و اوا پر در و را داده و هم هم حل آمد ساله در حال عام داده اهل اسلام را و اسلام</p>	<p>هر گم آمد کلام افند امام هم را کرده مراد ما همه هم در و مستور احوال رسل که در سوا پر حد و الله را</p>
<p>هر که در ولی و او را و او را گروه آور و در و عالم هر مرام</p>	
<p>همواره در عاده حال محمد چهر سال و ماه در سه و سال محمد مداح سرو دلا آله آل محمد ولا که عروس و دلا آل محمد در مدح کار کرده دلال محمد آسوده طعصام حلال محمد حل کرده ادله آل محمد ما کا نگار قور دلال محمد آرم سماع و در سه حال محمد رو کرده و رسلوک کمال محمد مسیر و در سه و حال محمد در مطلع معهود دلال محمد همه اید و مراد سوال محمد</p>	<p>ما هر بار هر کمال محمد در هر بار هر کمال محمد هر مدح که مراد پد آور اگر سید آورده سرو دلال و گل محمد لاحد کمال احمد مرسل که آمده در حال که و ساله آنگه که و معلوم ما طعمه حرام همه و در کرده ام هر گاه کام ما همه دم لعل او هر دم سپرد و عهد که و سیم ما ما راه در سیم سالک گناه سه و هم و حال آله سوره و لم را و پد که ما کرده خلوص طالع سعدم که در و کرده سوال در سه و مراد ما</p>

<p>بیان بقیه که در حقیقت کمال است</p>	
<p>فردی که در عالم دوزخ است که در عالم دوزخ است که در عالم دوزخ است که در عالم دوزخ</p>	<p>فردی که در عالم دوزخ است که در عالم دوزخ است که در عالم دوزخ است که در عالم دوزخ</p>
<p>فردی که در عالم دوزخ است که در عالم دوزخ</p>	
<p>فردی که در عالم دوزخ است که در عالم دوزخ است که در عالم دوزخ است که در عالم دوزخ</p>	<p>فردی که در عالم دوزخ است که در عالم دوزخ است که در عالم دوزخ است که در عالم دوزخ</p>
<p>فردی که در عالم دوزخ است که در عالم دوزخ</p>	
<p>فردی که در عالم دوزخ است که در عالم دوزخ است که در عالم دوزخ است که در عالم دوزخ</p>	<p>فردی که در عالم دوزخ است که در عالم دوزخ است که در عالم دوزخ است که در عالم دوزخ</p>

دیده عالم مرا کرم کرده	دعا ده که ما را کرم
حمد لله که ما روح داد	
داد در هر کلام ما هر چه	
آینه در بخت او راه عدم	را هر در اگر دگر راه عدم
در عدم درگاه ما کرده آنکه	کامدم در ملک همراه عدم
و ده که محدودم آید و عالم همه	عالم الاسرار ما گاه عدم
و در ملک ما آید در سلوک	کرده هر حال آگاه عدم
ما و حال کم سو آید در سرا	
هر که بر آید در راه عدم	
ما را در دلا و دارم	ده و داده که در دما دارم
ما را در که لا و الله را	ده که در محکم گوا دارم
آید هر چه کنی آید در هر سو	در طلال و الم عصا دارم
نگر وید کنی دگر ما دارم	همه آلام را در دارم
حمد لله که ما و خدا پدید	
صلی عظام را بهما دارم	
ما سر و صلی ما هر دارم	که همه حال خبر او دارم
بیج و نه اندر که دلا که هر	در اول آید که مدح که دارم
و ده که آید که در غم او	سیر که در حال گاه که دارم
کر دگر او در دالم را ده	که الم در الم در و دارم

-	<p>با دغا لاله در دپه دلم که عجب راه گزیده که در دلم</p>	
<p>که در دپه دلم که در دپه دلم که در دپه دلم که در دپه دلم</p>	<p>که در دپه دلم که در دپه دلم که در دپه دلم که در دپه دلم</p>	<p>که در دپه دلم که در دپه دلم که در دپه دلم که در دپه دلم</p>
	<p>با دغا پیر عجب دغا کردم حال دغا پیر و در دغا کردم</p>	
<p>که در دپه دلم که در دپه دلم که در دپه دلم که در دپه دلم که در دپه دلم که در دپه دلم</p>	<p>که در دپه دلم که در دپه دلم که در دپه دلم که در دپه دلم که در دپه دلم که در دپه دلم</p>	<p>که در دپه دلم که در دپه دلم که در دپه دلم که در دپه دلم که در دپه دلم که در دپه دلم</p>
	<p>با دغا حاج احمد مرستی که عجب راه گزیده که در دلم</p>	
<p>که در دپه دلم که در دپه دلم که در دپه دلم</p>	<p>که در دپه دلم که در دپه دلم که در دپه دلم</p>	<p>که در دپه دلم که در دپه دلم که در دپه دلم</p>

بگرد و زهر ماه روز سر گرم	سردار روح را دم سردم
دل را داده که در عالم	دور هموار داده سردم
توبه که در گرد و در دگر د	گر رود در سر سها گرم
گاه دارد در سدا لم را	
ما و خا در دراکه چند دم	
در گل و گل سحر صلا دادم	صد کد در سر سما دادم
حاصل آورده سود سپردم	کاس بل گاه هر کرا دادم
داده و لدا در رطل مال مال	لعل دل را که هر را دادم
کرد در محل مراد سوار	گوهر روح را گرا دادم
حمد الله که ما و حها هر دم	
در دهر عام را دوا دادم	
سر و جل فدا در همواره دادم	که او گرد و در و در طره دادم
روم در سر سدره صدر سحر که	نگه کرده و هم دل را سوارم
فلم در هر اسعد دگر کرده	و که عسکر آه هر سو گمارم
همانکه که مدح ملوک آور د کس	در و آینه در همه حال دادم
ملک داده در صومعه هر دم آدا	که در هر بل ابل درم را دادم
ولا رام در در گل بل که دارد	و دادم دل و روح سر دادم
اگر سوگویم همه کام ما را	ردا آورده سر در کام گارم
در و دو دعا گویم همه حال را	که در دگر گاه آید صبارم

سرد حاصل آمده سودم	درد دلدار را که سر سودم
کرد در همراه سودم	همدانش که طالع سودم
در سر آه در دل آلودم	و ده که آرد هموم بهماره
در هوا گرد آمده دودم	مرستار دلا مگو آسود
گاوز دود و آه را خودم	کرد در گرد عطر سار را
داد و آور مراد معبودم	در دود عالم مرا که مکرده
<p>ما و حاکم در رود احمد را کرد حمد الله محمودم</p>	
گرم آورده ده مرا هموم	کرده حال ما دلا معلوم
و ده که کم کرد طالع مو هموم	گاه در مطلع مراد طلوع
مار بود کرد هر که اسبوم	کم دهد سود مهره دلدار
خود حساد کرد دغا مجسوم	داد و کام اهل دل به حال
<p>ما و حاکم هر که آه سر فادام کرد روح و دل مرا محمودم</p>	
هر حال روح محرم اسیر کرده ام	چهاره دل حوا که دلدار کرده ام
در صومعه در آمده ام کار کرده ام	سزاده ام بهر او بهوش در ره آه
در کار اهل مکر همه عاقل کرده ام	آورد ار با صلاح و در ع آمده دلا
در دام طره سر طرا کرده ام	آرام باد و طم آه که سرور را
ما و حاکم در محمد کر کرده ام	میر محمد و بهر احراز آورم

دایه داور دل مرا آرام	کرد هر مهر دور دمار مار آرام
در داور دوار سد هر حال	هر که اهل دیر کرد اکر آرام
در بیابان ضرر و هموار ه	داده ام اهل حال را اعلام
محمد الله که عالم الاسرار	هر سخن داور دلم الهام
کرد ما مول مار واپس فرم	ده که داده جسد را کم کام
ما و حاد در ره رسول الله	
داده علم و عمل را اعلام	
در ره صومعه که سه عالم	داور داده مراد و آ عالم
هر سخن که ملک دید آوا	در سماع سرود در عالم
سوره که حال محام ما اعلام	کرد معلوم در همه عالم
هر مهر و کمال طالع ما	
ما و حاد در ره و سالم	
همه اهل ذل را صلا داد ام	که در هر سخن که دعا داده ام
رزا کرده ام مردم مگر	که در دور گل مل و لا داده ام
دعا و سلام آورد و سعاد	مراد و اهل هر که را داده ام
بلال مراد و دارد آله	که در دهمه را و داده ام
ملک را و عا کرده ام ما و حاد	
و ما دم مراد و داده ام	
داور داده وصال جور ام	کا و دم سر و سعاد و دارم

<p>آمده سرور صد در ارم سر دید هر که راه سوار ارم آورد در سر و حرور ارم</p>	<p>حاصل عمر ما رسول الله و نه که آرد حلول در حطمه مرد مسلم و دام حلم و درج</p>
<p>ما و صا هر که آمد اهل صلاح و بد او را آله هر ارم</p>	
<p>مالک الملک آورد او را که رم کردگار او را دید حور ارم اطلس حرص و طبع هر که درم هر که سر داده دلا مال و درم گر و کرده کرده مارا درم و نه که هر دماه در گردا درم</p>	<p>هر که گرد سا که و حرم دیده اسلام هر که آمده دادگر آرد و حرام را روا حاصل آورده سرور روح را و نه که در دم با و و این دم و نه در پیا هر گاه آرم آن را</p>
<p>طهره طهره او ناوح و گر سر دید هر سو سلاسل درم</p>	
<p>در سر و کار وصل مسروم دارم آمالی که دید هر زم لحمه هر لحمه آورد و طورم داد را در سطور مستورم</p>	<p>دیده کردگار ما سرور م هر که آورد صلاح و درج لایع آمد و دام طهر و دم گوهر آمد و کلب ما پرورم</p>
<p>در سر وصل لاله رو ناوح حمد الله بهاره در سورم</p>	<p>۵</p>

نفل گیر و راگه هر دم دهم	طره را که هر سر اسیرم دهم
گر و بد ماسول مارا لاله رو	لاله را حاصل عالم دهم
کز نگار اکو و آگه که ما	در دور عالم کام حاسه کم دهم
نادر و بهار و بد درد و طلال	در طلال و درد او هر دم دهم
گره ها کا آورد و در مننه که	عمر اعدا در عدم در دم دهم
<p>کام مایح مار و آرد دیگر</p> <p>در سر کا کل گره محکم دهم</p>	
آلها ده کرم کرده و صالم	که گرد و سریدا سرور عالم
عزاد و مهر خرد و طسیره او	و دادم سر و بد حال محالم
ملکوم کرد و هر که دور مارا	دوا داده احد در هر طالم
عجز کرد و احوال دل را	سر کلکم و بد در لالم
اگر کردم بکمال مدح احمد	آلها در دو عالم ده کی لم
سکالم را نگار وار و کم آرد	دل آرد بکدر در سکالم
<p>سفال وصل کردم مایح شما</p> <p>که سموع آمده هر دم سوالم</p>	
هر سحره هر که ره صحراروم	در سواد لاله صحراروم
حاصل آرم مدعا در صومعه	کام نگار کم در کس راروم
نکام و آبا لم رد آگه و دهم	گر و کم که نگار راروم
فرگ هر که در رسد عسره مرا	ده که در صومعه و ابراروم

طره دارم عطر مردم کم دهد ما و حاکم هرگاه در ساراروم		
گر وصال مرد و اصل را رسم نیل که در کام آورد و در گل لاله رو را در دل آرم سرور را گر دو عالم هر مرد و هر گهم	هر مرد و هر محاصل را رسم هر دو عالم کام کامل را رسم گر فداوم سر و سائل را رسم در سر طره سلسل را رسم	
اگر دانه مایل را گرم سوار ما و حاکم ماه محمل را رسم		
در هوا که آه ما گرد و علم ملک اعدا آده در ملک او هر که گرد و گرد عالم سالها هر و کامل ما عدا الله سر و نه	آور و ملک و ملک را در عدم کرد کارا هر که اواده بهج حاصل آرد و سالکا علم و حکم انته الله در دگر و نه مرد دوم	
عمر با عمر رود در ماه سال ما و حاکم در مبع سر و نه انجم		
سلسله و او		
احمد الله کلهم او عو و هو الله واحد احد وله الحکم لا اله الا اسطر الله عدا او الله	و حده لا اله الا هو عالم الله حمد و لیلو وله الملك کلهم و علو ما و حده ماحده الخلو	

<p>سلاموا وسمه السموا ولا مداحه الا اعلموا سوحا ابلا که سکل عدد اعلموا صلی دعا الله وعدا له وصده لکمو کم ارم ماله ولا عدد حسم الله امره مخلو وادع اسماء کما ادعوه الله الله سطوره اللولو وانج مارده کما ر محو</p>	<p>اکرم الله احمد المرسل ودعوا ادعاه اعدوه کل سوله الاله محو علموا العلم اکرموا العلماء الکوا الصوم وار کولند وار حموا کل مسلم رحا وکلوا اهل الاله ما صاح وع ماد راطراً راع مالم کلام الله نرم لکما راسه رسول الله</p>
	<p>وله مدح ما ورح داع ودعوا الاله هو المدعو</p>
<p>روح ما را آورد آواره بهرم حلال و در سر مردم در آرد و سلسله ارسال او لعل او کم کرد دل را در لعل آل او کرد آسوده و او م راج لعل آل او و که آمد و رطل او در مردم لال او گو که در عالم الم داده مرا اطلبال او</p>	<p>و که در بهیم کرد و را اصاد و لام دال او طرحه طرا به را و در سلسل آمد ماره مو که ز فوج بهین مالک آورده لا لانه روگی داد ما را در دل و روح چرا او که به مردم لا و او آلام بهین را و بد در بره و دل به مردم بهر ساه بهر سحر</p>
<p>ما و صاحب محمد گو مدام آل او</p>	<p>مهر مهر و گرد آمد و دل آواره ام</p>

<p>گرو آورده دل مادر ما لا مال او میهم در دلم درده و مادرم داد را هر که را اعلام داده دیک هم علم و عمل حاصل آلا که در و انصر آمد عالم اگر مکر در کلام الله العز آید داور آید و همه مامول عالم را اگر</p>	<p>و ده که سبیل آرد و دو که سبیل احوالی او مهر و مهر و که در هم بهر همه احوالی او و ده که معصی کرد و در و بهر ماه و سال او در عمل آورد و مادرم دورده احوالی او که و در دار دور و واحد را در حال او روح و دل هر دم سوالات آرد و سال او</p>
<p>ما و حاکم آل محمد کردگار مکر ما هر سحر الحجاج کرده ده همه آمل او</p>	
<p>داور هر کس که ما را آورده او را او او حواد و او حواد کرد و در هم نگارم داد هر کس را در عالم دور و علاج کرد بالک ملک کلام و در یک و اهل کیم و بر سر سودا سر اسیر شد کرد آورد</p>	<p>وار محکم سید عالم هر دم نیاز کار او که که آمد کامل و بود و و هر که در او شد انچه آمد و محمود و بر طهار او در اله و صلی آل و محمد امیر او که و دلم آورده که به طهر او</p>
<p>کردگار داور آید مکر ما الله الله کرد و ما و ح و در هر کار او</p>	
<p>لا طبع هر کس که گرد آورده هم مردم او ما بود و طره طره در هم کرد و ده و ده که دارد آورد آلام ما را او را لاله زرد در رنگش مثل داده هر کس را</p>	<p>اگر به او حرم دارد و که در او حرم او روح حرم که و لا را آید به هم او لا و او و او دارم که در هم او و ده که آید روح و دل او را که منسوب او</p>

<p>فردم دار و بیمه کام و دوازده هزار هر فردم دارم و در نعل ابراهیم</p>	<p>هر که از حرم و بهر که ده دلا صدوم و ده که گره آمده او نام در بهم او</p>
<p>عالم الاسرار مال و امان در و ا ما و حاضرات دل را کرده معلوم</p>	
<p>دل که دارم لا و او هر دو او ره که آمد راه رو را و سر هم تاک و بهم تاک را اهل و رو کس کم آمد حاضری حل ا لم</p>	<p>گرد عالم گرد آه سه داد گرم و سرد و بهر آه آور داد گرد کرده آه عالم گرد او آمده گرد و دل ما هر دو</p>
<p>مرد را سر و در و بهر رو آمده ما و حاضرات که در سر و رو</p>	
<p>لاله مارا رو بر ما کرده هر دو پیر گیم ماده گواه آور دو دار نمک سالک سالک سلوک</p>	<p>پیر سحر در و نگلی گل داده رو گو که در راه آورم بهر راه رو در ره حرم و بهر هر دم دو</p>
<p>ما و حاضرات ماه آمده در هر او کرده ام روح و دل و ا که گرد</p>	
<p>فلو را داده هر پیر هر دو پیر پیر روح کم و پیر که روا پیر که گرد و فعال کم گرد دو و ده که هر دم حرم و را سگ دار</p>	<p>در سر طره سر شده سر سه دام کرده دلا هر دو هر سه در دو عالم سر و را و را که کرد رسوا که در بهر که</p>

	ما و صا در سواد لاله سحر کرده درج سرور گل رو	
کامده او صوف وار و درو واده در بنما کمال سیم دند و سرور و مدار علو سیم گمر در رسد سر و گلور	کردگار آمده مرا و عدد کرده گل بهاره گرد آلود در سر کرده و گاه لاله گل وه که هر حال در تناع روم	
سر و پدر بهر دهمه آمو در سر دور طره مو در مو در محاکم حسود و در و وار او را ملول در هر سو	در سر لاله آله الایه داورا کرده مرا آگه کردگار و آمده بهوم کرد مردود در همه عالم	
در گرفته ما و گر کینه از او لاله کردارم ره کسار او آمده و اصدغه سگ وار که در سلوک سالک مکار که	روح و دل بهر دو دهم ولد اگر در دلم کل داد مهر و مایه صد کند دارم سر اماره را رو دگر حرص و هوار اطلح ده	
کامگار عالم و سرور که	ما و صا کام گدا آرد روا	چ

صدالم دارد ولا ولد ار که	هر که دارد آور و در وار که
ماره کار دم به بهر ره را	آنده در هم سر اعمار که
ماره با طره که بهر سو سر و به	همه ما بهر دم که طو مار که
<p>وز و مار او نگه وار و به</p> <p>ما و خا کو مخرم اسرار که</p>	
راه ده کار و دلم سر و راو	در گل و دل هر و آرم سو راو
امر کرده کرد گارم او لا	آمد ملک و ملک بامور او
سالک و آرد در علم و عمل	کرده معلوم اگر مستور او
روح و دل ده هر و در معار او	کامده هر و سر اسرار او
<p>ما و خا دارم سر وصل همه</p> <p>هر و هم دار السلام و هر او</p>	
ولا اهل فل را و ما دم صلا که	و بهر مد عا هر سحر که دعا که
خند و او کرد در سر معر که	خاکا که آورده مد عا که
فر و د سلامت محمد مدام	او کرده سالار هر و در که
کرم کرده هزاره دارم مگر ما	طال و الم را و ما دم دعا که
<p>مراد و دلم آینه ما و خا</p> <p>که در و در گل خاس بل را و آگو</p>	
طالع هر کس که کرد و رام او	آور و هر دم همه اگر ام او
در و د عالم کار نگار آمد ولا	هر که اعلام داده کام او

طرح را دلدار سر داده و گم	بید دل آمده و در دام او
گر و کرده بید روح و دلم	دام ما آمد و هم مصداق او
هر سحر که ما و ح آورده دعا	
بدعا کرده روا اعلام او	
سلسله	
حالم لا آله الا الله	عالم لا آله الا الله
کرد و در ورطه هوا و اور	ساحلم لا آله الا الله
در همه کار آمده بودم	مسلم لا آله الا الله
گر و علم و عمل مرا داده	عالم لا آله الا الله
ما و ح در ره رسول آمد	
مسلم لا آله الا الله -	
حاصلم لا آله الا الله	موسلم لا آله الا الله
مطلع روح را و بدلمه	در دلم لا آله الا الله
حمد الله که کرد در هر دم	کاسلم لا آله الا الله
هر سحر که بدد کل لا له	در کلیم لا آله الا الله
ما و حاکر: در ره علام	
واصلم لا آله الا الله	
در سر مدح محمد و در دلم الهام ده	در سلام آل احمد روح را اعلام ده
هر که آمد نسلم او را و اگر ده اهل	دا و را ح را رزم در با و اسلام ده

بهدر و جم اگر دلدار در دام آورد	در سیر طوطی آواره را آرام ده
خرد و مکریم اگر عالم دار و دادم ده	در دو عالم هر جا و هر اعلیٰ هر کام ده
جم در بند و سیر کرد آهنا را حیا	
ما و حیا آل محمد را هر دو کام ده	
کردگار را هر طلال مده	خرد و حسا در کمال مده
در دل ما اگر دید گلسا	لاله را هر سحر و دلال مده
کردار دل را دپ مده دآوا	در سحر معرکه و دوال مده
گر صود آورد و حصد هر دم	کام او در دم سوال مده
هر که در ورطه کینه مایح را	
مرد را ساحل وصال مده	
کردگار را هر اد کامل مده	در دو عالم همه محاصل مده
بجمله که نگردد زبانه در سیر	در سیر طوطی ام سلاسل مده
کرد و خفتن بدنام در کاظم	در همه حال کام کامل مده
دادنی در دلم سینه تنگ	تا حمله در سیر مراحل مده
ایم احمد که مایح آورده	
در سیر و کار سیم حاصل مده	
بهدر چه لاله الا لک	اگر در در لوح دل سوال
او محمد که احمد و محمود	ایک الملک ما لاله لاله
ده که آورد در ره علام	هر که را کرد داد و لا انرا

<p>روح در ده مدام لا اگر آید</p>	<p>در فم آمده مگر روح</p>
<p>ما و حاصی او دوام آید اگر در حسد احد همراه</p>	
<p>صلصل روح ابل ده صد که در ام کرد ضد کمر و که کرده دو سبک گره کرد خستاد را حسد گره</p>	<p>دار فم او چهاره و سه سره ساک در سبک ما پیروم راه چهاره رو که در عالم و ما را آن علم و محل</p>
<p>حمد الله که لا و الا را ما و ح آورد و پیروم و پیروم</p>	
<p>سرگ آورد که در دم را و او کم آید و که طایع را ابل معدوم پیروم آید سفال او آواره و و الی و ما و کم آید آن در دم را و او در فم عالم آید</p>	<p>و که در عالم و لا و او آدم آید گر طبع را و او در دکن و اگر در دزد پیروم که پیروم در روح او و و لا که در دزد و اگر در دزد و هر اطم</p>
<p>در سر و اندم سو و آمد این روح اگر سلسله بر اسل سل مارا و پیروم آید</p>	
<p>در در را و در نیمه دار و او کام پیروم در سر و او طعمه چهاره سبک که و او</p>	<p>کردگار پیروم و او که در در در طره کار ما و که در آواره آید پیروم</p>
<p>پیروم و در در را و او</p>	<p>ما و حاسر دوده و او دیگر</p>

در بیان

<p>روح مردم را دو او دور بر آسوده و ده که در عالم دیگر خسته در دو دود هر سواد سپهر در دو حه نمود و ده</p>	<p>که دنگا در دل ما بدیده آسوده و ده و بر هر دو روح در دل بر آسوده و ده و در دل باطل و اسطه</p>
<p>کرده حاصل حاصل را که مردم ما و حه پیش و بر دو و در - او و بر دو و ده</p>	
<p>که هر دو در ما را دو اکرده که در هر همه را به اکرده که هر همه را به اکرده که هر همه را به اکرده که هر همه را به اکرده که هر همه را به اکرده که هر همه را به اکرده که هر همه را به اکرده</p>	<p>الها مردم را اکرده اگر مردم را و گس کل لا که کو به اکرده سیر به دو و ده نکر در سمع طالع آمد شها طالع نکر در سمع حه اگر مردم را و ده که مال و در و نعل در هم و ده اگر مردم را و ده</p>
<p>و ما و م رسول عرا ما و حه و در دو و سلام و ده</p>	
<p>و در هر دو و ده و ده و در هر دو و ده و ده و در هر دو و ده</p>	<p>و در هر دو و ده و ده و در هر دو و ده و ده و در هر دو و ده</p>

<p>گر طعام عام آمد لحم گرم و سرد هم داد در که رسول الله کند از او نمک داد و در و بختی می کرد و سکه مرا در عدم دار و در نگار او و در بختی هر گیم سر داد و در و در و در و در گو و لا محمد الله و علی احمد را و ام</p>	<p>روح ما را که آلام آفتاب کنی کرده کرد کار کرد کار او که در اصل کرده کار نگار عالم و مسو و در کار علی کرده هر که او در بخت او و در کار علی کرده هم و او داد و آند او در اصل کرده کرد و حاصل عالم را سر او حاصل کرده</p>
<p>کرده آل محمد را و ما و هم سلام حمد الله ما و حاصل حاصل کرده</p>	
<p>داد و در که اگر فعلی فکر آورده و در که الله و ما و در که در که کرد و کار او و در که در که و در که عقل در عالم عقل آورده و در که</p>	<p>هر که که لاله و در که در که آورده در و در که در که در که در که آورده در که عالم که در که در که آورده در که در که در که در که آورده</p>
<p>آه در و در که در که در که هر که که در که در که در که</p>	
<p>در که که کار او در که در که کرد و کار او در که در که کرد و در که در که در که داد و در که در که در که</p>	<p>روح و الله را در که در که هر که که در که در که در که در که در که در که در که در که در که در که در که</p>
<p>ما و ما و در که در که در که</p>	<p>در که در که در که در که</p>

اشعار مشرق
رباعیات و قطعات

همگی برآمده در سبک ما	دور و نعل آرد سر کلک ما
ملک داد ما را دل بدر که	که ملک و ملک آمده ملک ما
رباعیه	
هر که گردد رساله سامع	داود داده و در قریه لایع
گردد رو کس مطالعه آرد	ند عاده که دارد او طالع
رباعیه	
بسیر بد آه را دلم هرگاه	ور دل کوه هر دم آردگاه
کم رسد در سامع و لدار	هر که آرد دلم و ماوم آه
رباعیه	
دور آیم با گر رسد و کوه	ما و حاور بهار رسد هر کوه
وز دل لاله برو کم آرد راه	او مگر آمده سرا سر کوه
رباعیه	
دور و ماگر کوه را بعلوم گرد ما	گاه آسا کا بهر دهم گرد و ما و حا
نار کامل سر و دین گاه سر و لاله	ود که روح و دل همه بسوم گرد و ما و حا
قطعه	
ما و حا غصه را ادا کرده	دو سه دره آن و دو سوره غم
سوره هر دو سرا و پروا	و آن سر و دو روح و دل پر دم

برپا خیمه	
مهر آمده مدوح مایح	که کرده مدح احمد روح مایح
صیاده وصل کامل کرد گارا	که آمد لعل و در مطوح مایح
برپا خیمه	
هر که دارد سرور در راه او	خاصل آرد سرور همه او
ما و حاکم کم رسد او را	هر که ا دور کرد کمره او
برپا خیمه	
سرو هم ملک دمال همواره	گرد آرم کمال همواره
روح و دل را دهم سرور دگر	ما و حاکم وصال همواره
فصل	
هر که هر سپاهیم ما و حاکم	مدح گو در مدح مهر آیدم
دور هر که داد و در دلا و و	خروده خروده در سپهر آیدم
برپا خیمه	
هر که مدح سه ماه را دارد	دور دل و روح لعل گرد آیدم
ماصل کرد گار کرد و هم	کم دعا و آرد آیدم بر آیدم
برپا خیمه	
ما و حاکم هر گاه اهل دل و د	خروده مدح سال را دم و د
طرح هر که داد اساک و ح	کام در هر د و سر اگر د آیدم

	ریاضیه	
کردار احمد رو ابر گام	ورد و عالم رسد در آلام	بافضا هرگز آمد اهل اسلام راه اسلام بر دین هر کو
	ریاضیه	
کاس می ورد و رنگ درده همه	که دل و روح مطهره همه	ساکا مال و دین سرده همه هر که دارد مهر مهر و سرا
	ریاضیه	
لا و الا ورد و دین سرده	مدعا وصل آله آمد مرا	قاعد اند طبع و آدم ما و حا هر صبا و هر صبح کردم دعا
	ریاضیه	
درین و اساک و طبع کر سرده	در ابرم هر وصال او رسد	هرگز آمد سر وصل صمد هر صرا و کام اگر کرد و روا
	ریاضیه	
در و عاقل مدعا کردم	داد و او که کم رسد دردم	مبع احمد و دایم آوردم محمد انکه که ما و جا و او
	ریاضیه	
نموده و آنکه وصال کمال	اگرم آورده در حرام و حلال	نوازه و در کمال وصال داوود اطلاع همواره

ریاضیه	
طرح و ادم حرام مال همه	حاصل آورده ام حلال همه
در حلال آورم کمال همه	که حرام آید محال همه
ریاضیه	
کرد و کام روا کلام الله	ورد مارا روا کلام الله
ما و ح آید دعا کلام الله	سرد هم سرمد کلام الله
قطعه	
دایره سوره کلام الله	اهل اسلام را حرام و گنه
ورد آورده ام کلام الله	سرد هم سرمد کلام و گنه
قطعه	
پرو عار که احمد مرسل	که سحرگاه کرد و گار سا
ما و ح و رد و کرد او را هم	که روا کرد کام پرو و سرا
ریاضیه	
داد ما با صید کلام الله	کرد همه مرمد و کلام الله
در همه معرکه دلا کرده	سهم خستاد و کلام الله
ریاضیه	
دور کردم مدار و ده را	طرح و ادم هوا و جو صله را
داد را بخت احمد داد و ده	وصل در هر معامله صله را

	رباعیه	
سر کلکم و پند مدا و دگر	در سطره ام سدا و دگر	که دنگار بهاره مافوح را
	و در وصال و مدد مراد دگر	
	قطعه	
کرده ام حال ابل دل حاصل	کم رسد مردصال داور را	لا عالا که هر دم آوردم
	در عقل هر که آمده کاسل	
	رباعیه	
سود و رسد و ارسد و ایل ما	در د و عالم سوز و ایل ما	در و هر که آمده دلال ما
	اگر سر کلکم و پند مدا ام	
	رباعیه	
مدح احمد هر سه و پسرال گو	مرد را عالم مگو خال گو	حمد داور ما و جا هر حال گو
	هر که آرد کم عقل و نه علوم	
	قطعه	
دیده مالک الملک او را صداع	دل و روح را هر دم آرم نواع	اگر گردد حاسد حند ما و حیا
		چمنه دانه آه آمده لا دوا
	رباعیه	

	در پانجم	
کلام الله آمد امام همه	روا کرد هر حال کام همه	
کلام الله و هم کلام رسول	دید درد و عالم مرام همه	
	در پانجم	
کمال کرم آر درد درال	که مال آمده مکرما در کمال	
ملاط صید داده دگر دلال	که لال اهل درد آمده در ملال	
	در پانجم	
داور باد مراد اهل کرم	مرعد و را در مار مال و درم	
دارا عدا چهاره در خطبه	ده دگر بر ارم که کرده کفر	
	قطعه	
آنها مرا درد با داده	که دار و دید در ملال و دوا	
درا ده کرم که ده هر درد را	که گرد آورم سود نیز و دوسرا	
	قطعه	
کرد گارا ملوک عصر همه	ده که تمام ده کرده مال حلام	
گر کس آوا دیکه رود مهر آر	ادهم آوا دیکه که خیز کد ام	
	قطعه	
گر سوال آورد گدا هر دم	آرا و را روا شغال ندام	
داور داده دوام مسک را	لا و او هر ملال و درد دوام	

در پانجم

قطعه		
دارماج را صد ادراک اورا در هم	مطلع الاسرار در ماه محرم داد هم	
دوازده اسموع سامع دار مطلع را همه	کرده همواره هر که سمع بر خشاود هم	
قطعه		
ما و حاساک ساک ساک را	گو که در راه کردگار در آ	
کام ده کام اهل عالم را	در همه حال کا مگار در آ	
قطعه		
گویی مرادم رواکم آر و کس	اگر دگارم روا مراد آر	
بهر گیم کرد علم را معلوم	در دو عالم حکم مراد آر	
افراد		
کردم رساله در امل و در لاد	بهر اهل در و در رسد عا درم دها	
فرد		
بهر خبر و در دل نا کار کرد	در دو سه همه مطلع الاسرار کرد	
فرد		
در خوانند اگر صد آر و	در دو عالم مراد کم دارد	
فرد		
مرد کا داک را گو در اک	کرد درک مراد اهل ادراک	
فرد		
مطلع ما را اگر ولد ار کرد مطلع	اطلاع آورده در اسرار کرد مطلع	

	فرو	
کمال سموره که دم سالسا	رم سر آمد در سر کمال مرا	
	فرو	
در ره مهر و سرم هر که رود	مهر بدارم گو که سرور راه رو	
	فرو	
و نه که در سموره عالم همه	اگره آمد حاسد و مکره رود	
	فرو	
دور داده روح دل یاد دوا	آن آورده در داده دوا	
	فرو	
هر که هر چه به صوم را دارد	هر دو عالم مرا دگر آرد	
	فرو	
اگر کس روا که دگر گدا	گدا آرد او را دجا سبدا	
	فرو	
کردگار نه عاده کرده ام هر دم صلا	وصل کامل نه مرا همواره در راه السلام	
	فرو	
دانه او را بهماره در خطمه	آرم او را به صدام آرم حرافه	
	فرو	
کردم دلار که معلوم هر دم	در ره اسلام هر که در آمد	

مناجات

وگر که هر دم آورده ام لهورا	آنها اگر کرده ام سورا
وگر آرم اسناک گاه سلاج	اگر سر دهم راه اهل سلاج
وگر کار ما در مکاره رسد	اگر آوردم گاه کس را حسد
وگر نکر و سالوس دارم وگر	اگر در عمل سمع آرم مگر
وگر کرده ام کم رو اکام کس	اگر ره روم در بهادر هوس
ورم در سیر مل و در داره صبر ص	اگرم هر سه و سبال در کار ص
وگر کم روم گرد راه صراط	اگر سر دهم کار گاه صراط
وگر داده ام طح سلک سلوک	اگر کرده ام گاه مدح ملوک
دهم لاله رو را سحر کاس مل	اگر نمل روا کرده در در گل
سدم در همه کرده آورده ام	اگر نعل کس را طبع کرده ام
دهم هر دم آوا که کو و عده گو	که در زده انعام آورده رو
که همواره احوال مسرور ده	کریم کرده بنزد و سراسور ده
که اسلام ما را عطا کرده	خزانه وصل آفریده
که هر دم دهم تا و ج بها صلا	و صلا کم کویم کرده در عطا

تتمه

سر مد لا اله الا الله	ایوب لا اله الا الله
هم دعا لا اله الا الله	سعدا لا اله الا الله
عالم لا اله الا الله	سالم لا اله الا الله

حارسم لا آله الا الله	محرم لا آله الا الله
ورد مالا آله الا الله	کرد مالا آله الا الله
طاس مالا آله الا الله	کاس مالا آله الا الله
گل مالا آله الا الله	تل مالا آله الا الله
سکرم لا آله الا الله	نکرم لا آله الا الله
سور مالا آله الا الله	طور مالا آله الا الله
حال مالا آله الا الله	دال مالا آله الا الله
دور مالا آله الا الله	طور مالا آله الا الله
دام مالا آله الا الله	رام مالا آله الا الله
بهدم لا آله الا الله	مهرم لا آله الا الله
داورم لا آله الا الله	سورم لا آله الا الله
علم مالا آله الا الله	علم مالا آله الا الله
درب مالا آله الا الله	حرب مالا آله الا الله
علم لا آله الا الله	الم لا آله الا الله
مرصدم لا آله الا الله	هم سدم لا آله الا الله
درسم لا آله الا الله	هرسم لا آله الا الله
عهد مالا آله الا الله	سود مالا آله الا الله
عهد مالا آله الا الله	حمد مالا آله الا الله
در مالا آله الا الله	کرد مالا آله الا الله

وَوَلَمْ لَا آتِ إِلَّا اللَّهُ	عَلِمَ لَا آتِ إِلَّا اللَّهُ
طُولَ مَا لَا آتِ إِلَّا اللَّهُ	حُلَ مَا لَا آتِ إِلَّا اللَّهُ
سَاعِدِمْ لَا آتِ إِلَّا اللَّهُ	سَعِدِمْ لَا آتِ إِلَّا اللَّهُ
وَرَمَا لَا آتِ إِلَّا اللَّهُ	سَرَمَا لَا آتِ إِلَّا اللَّهُ
كَارَ مَا لَا آتِ إِلَّا اللَّهُ	دَارَ مَا لَا آتِ إِلَّا اللَّهُ
سَعَمَ مَا لَا آتِ إِلَّا اللَّهُ	دَحَمَ مَا لَا آتِ إِلَّا اللَّهُ
مَلِكَ مَا لَا آتِ إِلَّا اللَّهُ	سَلِكَ مَا لَا آتِ إِلَّا اللَّهُ
هَمَّ وَرَمَ لَا آتِ إِلَّا اللَّهُ	كِرَمَ لَا آتِ إِلَّا اللَّهُ
كُنْهَمَ لَا آتِ إِلَّا اللَّهُ	مَنْهَمَ لَا آتِ إِلَّا اللَّهُ
نَحْمَ لَا آتِ إِلَّا اللَّهُ	وَنَحْمَ لَا آتِ إِلَّا اللَّهُ
رُوحَ مَا لَا آتِ إِلَّا اللَّهُ	لُوحَ مَا لَا آتِ إِلَّا اللَّهُ
عَطَرَ مَا لَا آتِ إِلَّا اللَّهُ	سَطَرَ مَا لَا آتِ إِلَّا اللَّهُ
وَدَحَامَ لَا آتِ إِلَّا اللَّهُ	بُوحَامَ لَا آتِ إِلَّا اللَّهُ
بِلَالِ ام لَا آتِ إِلَّا اللَّهُ	لَا دَامَ لَا آتِ إِلَّا اللَّهُ
كَاهَ مَا لَا آتِ إِلَّا اللَّهُ	مَاهَ مَا لَا آتِ إِلَّا اللَّهُ
هَمَّ كَسَمَ لَا آتِ إِلَّا اللَّهُ	يَعْنَمَ لَا آتِ إِلَّا اللَّهُ
مَلْعَمَ لَا آتِ إِلَّا اللَّهُ	مَطْعَمَ لَا آتِ إِلَّا اللَّهُ
تایخ	
ما وچ که در سیر معنی ز غول ما	در سال و ده صد و دویست و ده سال را

اور را آله کرد و رواه براد او	در هر دو عالم آمده حاسد ملوان
-------------------------------	-------------------------------

خاتمه الطبع

پس از حمد خدا وقت سید هر دو سر برافع نظران و الا مقام و
 دقیقه بجان از جمله کلام پوشیده میباد که صفات سخن و بدائع کارهای آن
 گوید سزاوارست که بے شباهت تکلف سخن گوهریت آویزه گوش اهل تخیل
 یا یوسفی ست در پیش همه کس عزیز و یا شاهدیت دل ارباب خرد بوده
 یا آب حیاتیت که در سواد حروف جلوه نموده لاریب است از آسمانی است
 و عطیة روحانی که بر کس را باندازه ماده قابل از مبدأ نیست میکان
 می نماید که با فی الضمیر خویش را با مخاضی صنایع و بدائع بود قلمون بنصطیبه
 جلوه می دهد لاشک کلام بزرگان بزرگ کلام است و مقالاتش ترک
 مقام اکنون وقت است که از هر هر که لا تصاحب کمالان حرفی بجان
 قلم و آید که لذت تازه بجام و زبان حلاوت پایان سخن افزاید که درین
 زمان سرت تو امان دیوان نادر الوجود غایت آموود و صنعتش را نقاط
 بلاغت سنا ساهی به دیوان بی نقاط جامی که از عجایز نمائی طبع گرا
 فخر شعراست تا آخرین عالم جلیل القدر علامه و هر چه در محضر نا عجبه الکثرین
 جامی قدس سره السامی است چون نقطه جامی از نقاط بر می بنوده
 معنادرین دیوان به نقطه مایع تخلص شده الحاصل ویدان موصوف
 مخف بحسن توجیه قدر دان سخن و جوهر شناس فن اریک آرات و ساد و
 سندر نمی بخشی کامتا پیر ساد صاحب تخلص ناوان و او گنجی

که از این سخنوری پایه وار نه قبول الکلام آنکه کتابها از تصنیفات ایشان
 مثل انشاء بنی قنار بهرستان ناوان بهفت گل - درین مطبع
 طبع شدند و خوب مطبع خاص و عام گردیدند و جمله اصل دیوان اند که از
 کتب خانه سکر و امن باجی را و هر مردم در حالت اقامت تمام گویا
 بهر ساینده و با انضمام دیباچه تفنن برود و دستیارین گردانید و هر
 نقاش درین مطبع فرستادند بجهت آنکه ایدون از تائید ایزدی
 وادادش لا اله الا انت و لا شریک لک و لا شریک لک و لا شریک لک و لا شریک لک
 مطابق ماه و نیمه ۹۹ هجری بمحض اسکانه بحسن خط لباس پوش
 انطباع گردید و او را به حال از فضل علم خوش محبوب و خوب الی جهان
 گرداناد و بنده و کریم

قطعه تاج طبع نیمه طبع روان سخنور بلند خیال زبان آور
 بهشتا به بندگیب نغمه سرا که بوستان شیرین بهشتا
 نقاشی کا بهتار بر ساد صاحب شمع ناوان و او فوجی

کرده کای عجیب تر مایه	یکسرا بی نقاط دیوان گفت
شاعر نه نقشه بر آب نگاشت	بلبل نغمه کس نخوازد آن گفت
نظم مایه عزیز از آنکه بهی	نعت محبوب پاک نیز آن گفت
سال تاریخ عیسوی می افشود	سخن بی نظیر ناوان گفت
قطعه تاج طبع از صاحب طبع و نقاشی جانگزی بر ساد صاحب	
و او فوجی ملازم شیشه و کالت در بار گویا	

<p>ببین که دیوان به نقطه مارج با دل شاه جاکی پرسا و</p>	<p>بچه فکر و تلاش و وقت گفت سخن شهر بند صنعت گاه</p>
<p>قطعه تاج طبع من نتایج سخنان خوش فکر کنو خدی صاحب متخلص به نهال خلف راجه خیال انجلیس کاشن</p>	
<p>با وج طبع جو دیوان به نقاد و نقادین ترتیب نهال من طبع بی نقاد و نقادین</p>	<p>اطلام مارج و علم بنیان</p>

CALL No.

ACC. No.

AUTHOR

TITLE

14953
روزهای دوران
Date

Date _____ No. _____
 For binding _____
 List No. 195
84
 23.695

MAULANA AZAD LIBRARY
ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY



RULES:-

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

